BIBLIOTHECA INDICA;

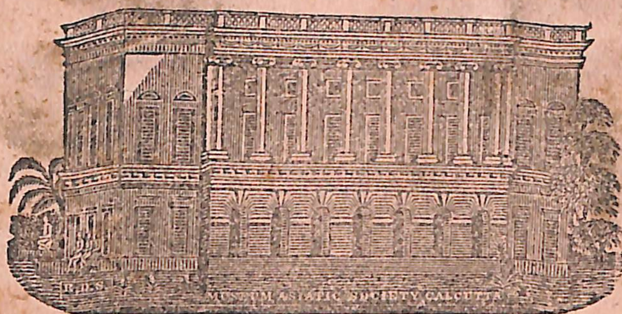
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED DERUN THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series No, 155.



THE MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS V.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

از راه برده باخود هم بزم وهمدم مسند عشرت مي ساخت - و بعد
واقعهٔ عنبر کفاف نام در سرانجام امور ملکي مى پرداخت - زمام
اختیار ملک و سپاه چنان بکف اقتدار او برده بود که وقت سوار شدن
نوکران عمدهٔ دیگر در رکاب و پاي فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهي مى نمودند - تاآنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکي
مدام عداوت شدید و فوج کشي بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگي و توپخانهٔ جهان
آشوب براى مقابله مي آید - نظام الملک به تهیهٔ جنگ برآمدن
پرداخت - آن غداره گفت که سر فوجي و اختیار این جنگ بمن
واگذارند - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها
جاري خواهد بود که یک زن نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه برعکس شود
خواهند گفت که پادشاهي زني را مغلوب ساخت و باز بتدارک
مي توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوبهٔ نازنین خود را مامور بسر لشکري فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلي واستمالت پیکارپیشگان رزم جو و
گرد آوري دلاوران شعله خو پرداخته و توپ خانهٔ عظیم آراسته خود
یراق بسته بر رخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امید ها داده باظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کرهٔ بسیار از مرصع و طلا ونقره موافق دستور
دکهن که بعد ظهور تردد براى دل خوشي سپاه انعام مى نمایند تیار
نموده وقت سواري باخود گرفته در مقابلهٔ فوج خصم آمده اقدام

بكارزار و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای يمين و يسار دلبری و ترغيب نموده تهوری مي نمود و از هرکه اثر شجاعت و جلادت و تردد ظاهر مي‌گرديد كرۀ مرصع و طلا فراخور زياده از رتبه بدو رسانده موقوف بر اميد نسيه نمي گذاشت - و همراه از شيرينيها سبدها پر كرده داشت كه باگوهاي نقره موافق دستور دكهن براي جذب قلوب پياده هاي توپ خانه پيهم مي رساند و باعث دلگرمي سپاه ميگرديد تا آنكه فوج عادل‌شاه را از پيش رو برداشت و بحملهای مردانۀ آن زن مرد اوگن چند هزار مرد مقتول و اسير گرديدند - و زن صف شكن بفتح و نصرت بخدمت نظام‌الملك رسيده بيشتر از پيشتر معزز و محبوب گشت - الحاصل خان جهان لودي از زنی بازی مي خورده چنان ملكی را بقليلي كه بخرچ انعام يكروزۀ پادشاهان هندوستان وفا ننمايد از دست داده خود را نزد ولي نعمت و عالمي مطعون ساخت *

درين آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شايسته خان مخاطب ساختند - درين سال خان خانان ولد بيرم خان كه از نامداران بي همتای روزگار بود بعد انقضاي هفتاد و دو سال از مرحلۀ عمر وديعت حيات نمود و باعث ملال خاطر عاطر گرديد *

سابق مقرر بود كه پادشاه صورت خود را بر پارچۀ طلائي مدور بوزن يک توله مسكوك ساخته طرف ديگر شبيه شيري كه بران آفتاب سوار باشد سكه زده با امراي مقرب خاص مي بخشيدند كه بر چيره بسته باعث افتخار خود و زيب دستار مي داشتند - و بعضی درگردن انداخته برروي سينه بجای حرز جان نگاه ميداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج تولهٔ طلا ساخته بامراي مخصوص مقرب مي داده باشند - درین اوان از نزد امام قلي فرمان فرماي توران خواجه عبد الرحیم ایلچي که ازخاندان مشهور ملک بود با محبت نامهٔ مشتمل بر اظهار مدد براي جنگ ایران در تلافي دعوي آن اصلاح و فسادي که میان شاهنشاهی و شاهزادهٔ ولي عهد بمیان آمده بود رسید - درین روز ها مهابت خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباه سرگردان بود بشفاعت ندامت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض پي در پي بحضور ارسال داشته التماس نمود که بحضور آمده بعد شرف ملازمت و تسلیمات خطا بخشي بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بسته روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطاپوش التماس اورا مقرون باجابت فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکهن در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان و شکار افگنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند *

ذکر جشن سال بیست ودویم خاتمهٔ جلوس جهانگیري

مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سي شش هجري

اول روزجشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله بر کشتي با ساز عشرت سیر و تفرج دریا مي نمود از صدمهٔ بادتند کشتي بر گردید و مکرم خان با جمعي غرق بحر فنا گشت - نزد اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائي خان را بعد از قبول

---

(95) در اقبال نامه بستم نوشته *

ده لک روپیه پیشکش و نذر که هرسال در سرکار پادشاه و نور محل
مي رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن بکشمیر
مرض دائمي رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج مبدل
گردید روز بروز برکسل طبع مي افزود و علاج حکماي حاذق سود نمي
بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواري فیل و اسپ که بسیار
رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بن مو ظاهر گردید - هرچند
که خود را بسیر سبزه و گل مشغول مي نمودند دل رغبت نمي
نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی افیون که رفیق سالها بود
طبع نفرت کشید و سواي چند پیالهٔ شراب هیچ چیز خواهش نمي
شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار
که بدو سه مرض مبتلا گردیده موي ریش و بروت بباد داده بود
بتقاضاي مصلحت ظاهر هوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
بیگم براي رفتن لاهور بقصد علاج سماجت زیاده نموده مرخص
گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نور محل حوالهٔ شهریار نموده
بود و از بي رشدي و بي جوهري بار سنگین دانسته از خود جدا
نموده در حضور گذاشت بارادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیالهٔ شراب
خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو نرفته برگرداندند - تا رسیدن
بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر
سنه هزار و سي و هفت [۱۰۳۷] هجري بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دان کز مي عشرت تهي ست
باده از جام نگون جستن نشان ابلهي ست

درين وقت از اندرون و بيرون آثار رستاخيز محشر ظاهر گشت
و نور جهان بيگم از وقوع اين حادثه جهان در چشم او سياه و تباه
مي نمود - هرچند برادر را براي فكر تكفين و تدفين و مصلحت
ملكي طلبيد آصف خان بعذرهاے مختلف بدفع الوقت پرداخت -
و باتفاق اعظم خان و جمعي از امرا كه بآصف خان همراز و دمساز
بودند داور بخش پسر خسرو را از قيد بر آورده بمژده سلطنت كه
خواب و خيال محض بود مبشر ساختند - چون او ميدانست كه
اين سلطنت بي اعتبار دو سه هفته خون بهائي بيش نيست
باين امر بي اختيار راضي نگشته اضطرار و انكار بسيار نمود فائده
نداد و بعهد و سوگند تسلي او نموده بتقاضاى مصلحت چون
گوسفندى كه عوض جان مريض براى تصدق بيرون آرند بر تخت
نشانده چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارك باد بتقديم رساندند -
نورجهان بيگم كه لاله وار دل سوختهٔ نقش واژگون فلك بود
چار ناچار نعش رفيق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران نالهٔ
زار و دل بيقرار به لاهور آورده درباغ خود مدفون ساخت و آصف
خان از منزل بهنبر بنارسي داس نام را كه در يلغار رفتن يد بيضا
مي نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده
نزد شاه جهان بتاكيد اكيد روانه ساخت - و آنچه بايست گفت
زباني پيغام داد - و بسرعت رسيدن و اول نزد مهابت خان رفتن
و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزاولي نمودن براي
زود روانه شدن شاه جهان مبالغه كه بايد نمود - چون نورجهان براى
سلطنت شهريار از اضطرار بيقراري بسيار داشت و همشيرهٔ دويم كه

درخانهٔ صادق‌خان بود شوهر او نیز با نورجهان همراز گفته‌مي‌شد آصف
خان چوکي بدر خانهٔ هردو همشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه
و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازي روزگار بوده در لاهور بعد
از شنیدن خبر واقعهٔ جنت مکانی خود را چون سلطنت بازي
میر و وزیر اطفال پادشاه موسوم ساخته از ناموافقت تقدیر غافل
گردیده بتصرف خزانهٔ لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده
از جملهٔ نود لک روپیه‌که موجود بود هفتاد لک روپیه براي جذب
قلوب امرا بصیغهٔ انعام و علوفهٔ پیشگي نوملازمان و مساعده در هفتهٔ اول که
بدو هفته ایام فرمان روائي او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود
براي مقابل فوج داور بخش و آصف خان سرفوج ساخته تعین نمود - و
ازان طرف آصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبهٔ شاهي و تجمل
پادشاهی بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با
سادات باره هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابله و مقاتله روی داد -
هنوز صدای دار و گیر بلند نگردید که فوج شهر یار فرار اختیار نمود - بعضي
خود را بقلعهٔ لاهور رساندند و جمعي بفوج داور بخش پیوستند و
شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مژدهٔ فتح بود بر خبر
برگشتگي طالع خود مطلع شد - از سراسیمگي سر از پای خویش
نشناخته راه قلعهٔ ارک اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش
بگرد حصار آمده بمحاصره پرداختند و روز دیگر همین که علم زرافشان
خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون
و بیرون قلعه از دور و نزدیک امان طلبیده نزد آصف خان آمده
ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پر و بال کنده

از قفس قلعهٔ ارک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهگاران ملازمت فرموده مکحول ساخته بقفس زندان اجل محبوس نمودند - و پسران دانیال را نیز بر صورت شهریار ساخته یار و رفیق او گردانیدند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشه زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسي داس که از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعهٔ نظام الملک به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سرراه بخانهٔ مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان زمان بنارسی داس را باخود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندرون محل فرستاده مخبر ساخت - همین که شاه جهان صاحبقران بیرون تشریف فرمودند بنارسي اول مهر سکهٔ یمین الدوله را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رساند - حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند - وبساعت سعید باتفاق اخترشناسان هند و فرس که براي سرانجام زیاده ازهفته توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و سي هفت هجری بطریق استعجال ازراه احمد آباد براهبري ظفر و اقبال مرحله پیماي منزل مقصود گشتند - و بآصف خان فرمان ازروي عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسي وبدولت وفیروزی متوجه شدن طرف دار الخلافت مصحوب امان الله بڈاک روانه ساختند - وباوجود اطلاع تقصیرات خان جهان لودي که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف آمیز نزد او روانه فرمودند - و آن بي سعادت از توهمي که بسبب ظهور نمک بحرامي خودش دامنگیر گردید و براهنمائي دریاخان

رهیله وآقا افضل دیوان دکهن که برادر او دیوان شهریار بود و بر
احوال شهریار بر گشته طالع و نورجهان بیگم اطلاع نیافته بود بجواب
ناصواب پرداخته درجواب فرمان عرضه داشت نیز نانموده جان
نثارخان را آزرده خاطر ساخته روانه نمود * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار
همان او کند کش نیاید بکار

و بدان نافرماني وعدم اطاعت فرمان اکتفا ننموده فرزندان خودرا
در برهان پور همراه سکندر خان لودهاني گذاشته باجمعیت خود
و بندهاي پادشاهي مثل راجه گجسنگه وغیره که دررفاقت آن بي
سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماندو آمده اکثر قصبه ومحالات
مالوا را بتاخت وتاراج آورده بعضي جا عاملان و منصوبان خود
گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور
مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذر بابا
پیاري رسیدند عرضه داشت شیر خان عرف ناهر خان مشتمل بر
اظهار اطاعت و فدویت خود و ارادۀ فاسد سیف خان بنابر ملاحظۀ
تقصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده
بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داري
احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن
سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیارد صادر فرمودند - و خود
بگذر بابا پیاري از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول
فرموده براي جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون همشیرۀ
کلان نواب قدسیه ممتاز محل درخانۀ سیف خان بود و خاطر

مبارک قدسیه با همشیرهٔ خود محبت وافر داشتند از طرف
ناهمواري و خبر بیماري سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف
خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند
به شیرخان پیغام رساند و خود خبردار باشد که نظربند ساختن
سیف خان بضرر جاني او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمي که بفیض رسید دلیر خان بارهه
آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکحول گردیدن
شهریار و پسران دانیال از روي عرضه داشت شیرخان که بموجب
نوشتهٔ صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف
خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب
قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بي پایان
گردید و از مژدهٔ جان بخشي بیماري سیف خان در آن واحد
بصحت مبدل گشت و شکر این عطیهٔ الهي که در خیال و وهم
او نمي گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد
دوازده کروهی احمد آباد نزول فرمود شیرخان باتفاق عیسی خان
و میرزا ولي شرف اندوز ملازمت گشت شیرخان را بمنصب
پنج هزاري و صوبه داري احمد آباد سربلندی بخشیدند و عیسی
خان بپایهٔ چهار هزاری دوهزار سوار و حکومت تتهه مفتخر و معزز
گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست
خاص مشتمل برا اینکه هرچه کردي مستحسن افتاد اما اگر نظر
بر امن و دفع آشوب شهریار را با پسران دانیال که مادهٔ فساد
و فتنه اند روانهٔ شهر عدم سازي قرین مصلحت هواخواهان ملک

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سر وارث ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه برآهن است

بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل آورده به بهست و دویم جمادي الاولی نام بردها را آوارهٔ صحراي عدم ساخته ریشهٔ حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبهٔ نام نامي صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه زادگي در رکاب عالي شرط جان فشانیها بجا آورده بود بسعادت زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره العزیز تشریف آرزاني فرموده مبلغ خطیر بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محالات صوبهٔ اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجا گیر او مرحمت و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهباني زراعت و حفظ مال و ناموس رعایا و زبردستان و تنبیه زبردستان قدغن خدا ترس حق شناس تعین فرمودند *

اواخر جمادي الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخي و فیروزي شرف نزول واقع شد و عالمي از مشاهدهٔ جمال کامیاب گردید *

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامگار و گلشن آثار خواقین نامدار چنان نگهت روح پرور بمشام سامعان این خبر ورزیده که چون ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه غازي که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتي ستان انار الله برهانه مي رسد چنانچه بحیز تحریر در آمده در دار الخلافت شرف نزول فرمودند و هفتم جمادي الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهي سنه [۱۰۳۷] هزار و سي و هفت بعد انقضاي یك و نیم ساعت رمالي رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سر نو منابر فلک منزلت مساجد بخطبهٔ نام نامي سامعه افروز جهانیان گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزاي سراپا امید نسیم مسرت و دلخوشي جان تازه در قالب ساکنان بحر و بر عرصهٔ پر وسعت هندوستان بهشت نشان دمیدن گرفت

شه گیتي ستان جمشید ثاني * سر افرازي ده تاج کیاني

خدا خوانده ازان شاهجهانش * مسخر شد زمین و آسمانش

از طنطنهٔ کوس شادي عدو مال بیزوال و برقص آمدن رامشگران

زهره مثال و نغمه پردازي مغنيان حور تمثال که چون طاؤسان بهشت عنبر سرشت بجلوهٔ خرامیدن درآمدند زمین و زمان لبریز عیش و نشاط گردید *

وزان جشن فرح بخش و طرب خیز
همانان شد زمین از عیش لب ریز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهـــان امـــروز داد خور مي داد
ز مادر گوئي آن دم خورمی زاد

بعد تقدیم اداب تسلیم و نثار امیران بشبستان محل خورمی تشریف بردند - ابتداء نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل خوانهاي سیم و زر وطبقهاي پر از لعل و گوهر برسم مبارک باد برفرق همایون افشانده عالمی را از نزول و نثار آن کامیاب ساخت - بعده جهان آرا بیگم و همه پردگیان سرادقات سلطنت شرط نثار و تهنیت بجا آورده صفحهٔ ایوان فلک وسعت را بحر و کان زر و گوهر ساختند - دولک اشرفي و دو(شش) لک روپیه بمهد علیا ممتاز محل و یک لک روپیه بنواب قدسیه جهان آرا بیگم و بروشن آرا بیگم و ثریا بانو بیگم مرحمت فرمودند - و سالیانهٔ مهد علیا دو (ده) لک روپیه و درماهٔ جهان آرا بیگم صبیهٔ کلان هفتاد هزار روپیه حکم نموده مخاطب به پادشاه بیگم ساختند و دیگر حجله آرایان گلشن سلطنت را پنجاه پنجاه هزار روپیه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نیم) لک روپیه براي پادشاه زادهاي جوان بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبه سپردند - و یک لک روپیه
بپادشاه زادهٔ والا نژاد محمد مراد بخش که درحضور بود عنایت
فرمودند - و اول دیوان بعضي بدعتهاي نامشروع مثل سجدهٔ
نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
بجاي تاریخ ماه عربي سال هجري ماه و سال شمسي آلهی بقید
سنه جلوس اکبري نوشتن ممنوع نموده عوض سجدهٔ زمین بوس
چهار تسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربي و بسال هجري را از
سال و ماه جلوس مقدم داشته ماه الهي را با سال مطابق آن
قرار دادند - و در بارهٔ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
صاحب حال فرمودند که وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام
علیک می فرمودة باشند - و وقت رخصت بخواندن سورهٔ فاتحه
اختتام نمایند وسکهٔ روپیه و اشرفي یک طرف بکلمهٔ توحید واسم
خلفاي راشدین و طرف دیگر بنام نامي شرف زینت پذیرفت -
و در مقابل آن قرص بي سکه مهر و ماه رواج اختیار افتاد - و اسم
نور الدین جهانگیر پادشاه را با لقب جنت مکانی بتحریر آوردن
مامور فرمودند - به یمین الدوله آصف خان فرمان عنایت آمیز
مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموي بجان برابر آصف خان با باقی
القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مهابت خان را مخاطب
بخان خانان سپه سالار مهابت خان ساختند و بمنصب هفت
هزاري هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه و چهار لک روپیه نقد
و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسپ خاصه با ساز طلا ممتاز فرمودند -
اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطاي انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا ضرور داند بتحریر و اظهار
اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام
نامي را به اعلی حضرت و صاحب قران ثاني و آنچه بزبان خامهٔ
فصاحت بیان بي اختیار جاري گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم
خواهد ساخت - قاسم‌خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید وصوبهٔ بهار
از تغییر میرزا رستم صفوي بخان عالم و صوبهٔ کابل بلشکر خان مفوض
فرمودند - و صوبهٔ پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف
خان مسلم داشتند و صوبهٔ برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان
لودي مغضوب بحال فرمودند و صوبهٔ مالوا بمظفر خان و کشمیر
باعتقاد خان و صوبهٔ اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان
بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات
صوبه‌داري و قلعه‌داري و فوجداری وعمال جا بجا هرکه بودند براي
بحالي و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در
لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد
مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت
حضرت اعلی آوردند - و اعلی حضرت از راه شفقت بي اختیار
برخاسته هر یکي را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش
لطف داشتند و هرکدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که
بعد از گذرانیدن بیست هزار اشرفي و یک خوان جواهر و
دو هزار روپیه قدمبوس حاصل نمود - سر اورا برداشته بهردو دست
به سینهٔ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطاي
خلعت و اسپ و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتلهٔ

قیمت لک روپیه بود که جنت مکاني درجلدوي فتح دکهن
بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاري هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وکالت و لقب عمو آرزاني
داشتند - و شایسته خان خلف کلان ارشد یمین الدوله بمنصب پنج
هزاري چهار هزار سوار سرافراز گردید - و دران روز سي امیر
باضافهاي نمایان و عنایات بی پایان سربلند گردیدند - و ارادت خان
میر بخشي را بتجویز یمین الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع
مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت میربخشی عطا فرمودند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس و نوروز عالم افروز
مطابق سنه هزار و سي و هشت هجري

درین جشن سایبان فلک تمثال مسمی بدلبادل که در
طول و عرض و وسعت بر آسمان زیاده سري مي نمود و عرصهٔ
زمین متحمل ثقل آن نمي گردید و حکم چرخ فراخ دامان
دیگر بهم رسانده بود بخرچ مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر باهتمام
کار فرمایان فراش خانهٔ کشمیر زینت تیاري یافته با فلک
برین دعوی همچشمي داشت حکم باستاده کردن آن نمودند - و در
عرصهٔ دو ماه که چندین هزار فراش بدستیاري فیلان قوي هیکل
شب و روز تردد مي نمودند ایستاده نتوانستند نمود و از ایستاده
شدن آن زمین و آسمان را آرایش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و
کامراني زینت سرانجام پذیرفت - و از هر طرف پري رخساران
حور مثال رونق افزای بزم عشرت گشتند و مغنیان خورشید لقا و
لولیان گلعذار از آتش شعشعهٔ رخسار گلنار بگرم نمودن دف کف

کشودند - و رامشگران ماه سیما از صداي چنگ و مردنگ بهم آوازي بزم بربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگي را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدر زد

از بیستي تا هفت هزاري بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل و جواهر سرافرازي یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور قسمت کامیاب گشتند و لشکر خان را صوبه دار کابل فرمودند - پنجاه لك روپیه بمهد علیا و بیست لك روپیه نقد و جواهر و زیور به بیگم صاحب یعني جهان آرا بیگم و پنج لك روپیه بشاه زادها مرحمت شد - جمله درین جشن عالم افروز یك کرور و شصت لک روپیه ازان جمله سي لک بامرا باقي بخدمهٔ محل و شاه زادها بعطا درآمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور گفته مي شد ازجانب امام قلی خان والي توران آمده پنجاه هزار روپیه سواي عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتي گشته بود خواجهٔ مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات بی پایان گشت و منصب پنج هزاري و پنج هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکهن که خود را هم چشم عنبر بد مآل مي گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف اندوز ملازمت گردید بعطای منصب سه هزاري و خلعت و اسپ و فیل و نقاره سرافرازي یافت - مهابت خان خان خانان از

تغییر خان جهان لودي صوبه داردکهن مقرر شد - و خان جهان لودي را بصوبه‌داري مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که خان زمان پسر خود را عجالةً روانهٔ دکهن سازد - خواجه عبدالرحیم باجل طبعي رحلت نمود پسراورا مورد عنایات فرمودند - دریاخان لودي که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و اداي خارج سرزده بود چون روي ندامت بامید شفاعت بایین درگاه آورد قلم عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای خلعت و اسپ سر افراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سربلندي یافت - نذرمحمد خان‌را اگرچه در ایام شاه زادگي بآن جناب ارادت خاص بود اما ازانکه اکثر در عالم نشهٔ شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف سلطنت باغواي [illegible] پردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن‌را مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و تازیهاي بیجا تزلزل تمام در کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحال سکنه و رعیت آنجا رساند و باوجود مانع آمدن امام قلي خان برادر کلان او نام امنیت در ان طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق قزاقي در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار مي کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایاي مال گذار کمال صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و غیره و حاکمان وکومکیان کابل و اطراف در دفع ضرر آن

جماعه کوشیده گاه غالب و گاه مغلوب مي گردیدند - آنچه از تعدي آن جماعه بر مسلمانان رو داده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدي آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابو الحسن مشهدي مخاطب بلشکر خان را براي تنبیه آن جماعه روانهٔ کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقي منصوبان پادشاه زادها و خدمهٔ محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان نکته سنج ظاهر باد که سهرند را سابق سرهند مي نوشتند و في الواقع تا سهرند در سلطنت غزنویه بود یعني بتصرف سلاطین غزنوي بود اسم سرهند اسم با مسمي گفته مي شد بعده که فرما روایان ممالک محروسهٔ هندوستان سر اطاعت و فرمان بري درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمانده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهرند مي نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکرخان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضي زاهد روانهٔ کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحاي غارت زده برسانند - و باوجود مژدهٔ فتح و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدي که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دو سه برابر

محصول یکسالهٔ بلخ و بدخشان سواي آنچه که غارتیان بردند بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند بمیان آمده لازم آنکه آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روي دفاتر تحقیق مسود اوراق گردیده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران آنچه از مال پیشکش سوای عشاري که آن مقرر نیست قریب دو کرور و پنجاه لک روپیه مي شمارند که مراد از هشت لک و دوازده هزار تومان عراق باشد و با وجه عشاري دو کرور و هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان باشد کم زیاد مي شود - اگر تومان سي روپیهٔ هندوستان که پنجاه عباسي گویند اما در تحصیل سي و پنج عباسي از رعایاي مالگذار مي گیرند - و در ایران چون جمع هر ساله مال مقرر است اختلاف آفت کم زیاد چندان دران راه نمي یابد برخلاف جمع هندوستان که در یک سال لکها بهزار ها و هزار ها بصد دو صد منجر مي گردد بهرحال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جملهٔ شش صوبهٔ دکهن نمي رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه نوشته از سي لک روپیه تجاوز نمي نماید که یک کرور و بیست لک خاني باشد برابر محصول یک صوبهٔ کم حاصل هندوستان و تنخواه یک امیر زیاده ازان است که محصول بیست صوبهٔ هندوستان در عهد حضرت اعلی هشت ارب دام که مراد از هشت صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه مي شود نوشته

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه
باشد قریب سه ارب دام از صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد -
و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دولک روپیه رسیده بود باز
در عهد خلد منزل رو به تنزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر
که مطابق آن تنخواه مي شود و دیگر هم بر دامهاي سیر حاصل
و پرگنات ویران صوبهٔ احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما
آنچه بسبب ویران و خراب شدن ملک بوصول در مي آید بتحریر
آن زبان خامه را آشنا ننمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر
سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضي رویداد شمهٔ از احوال
ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد *

چون در ازمنهٔ سابق که پادشاهان سلف دیوان عام مي نمودند
براي استادن بندهای پادشاهي سایهٔ سرکه مانع آفتاب و باران
تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالي مشتمل بر چهل ستون
که وقت نشستن دیوان عام براي تابش آفتاب و زحمت
نزول رحمت بکار امیران آید در قلعهٔ دار الخلافت آگره و در
دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و
عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش آساس خاص و
عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته * بیت *

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفي ز زینه (95) پایهٔ اوست

---

(95) ز رتبت

باغیست که هرستون سبزش سرویست

کاسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

امام‌قلیخان والي‌توران در زمان حیات‌جنت مکاني‌عریضه مشتمل بریں مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زادهٔ جهان و جهانیان یعني شاه جهان صاحبقران ثاني که بگفتهٔ غرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بمهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هردو برادر باتفاق رفاقت نموده بعد تسخیر قندهار براي تصرف‌آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیاي‌دولت‌خواهم آورد - ازجملهٔ آن ولایت مفتوحه هرچه شمایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد واعانت ملك قدیم و جدید خواهم کوشید - بار خواجه عبد الرحیم دریں آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخت و تاراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصلهٔ خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازیں جهان بآن جهان منزل‌نمود‌تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و دریں آوان نظر بر طریقهٔ جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر براي رفع حجاب مقدمهٔ کابل جوابي بعبارت متضمن برچشم پوشي و اظهار تلطف و عذري که دستور و آئیں بزرگان مي باشد مع لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات‌مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

---

(96) در پادشاهنامه حکیم حاذق نوشته *

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و
بیست هزار روپیه براي مجاوران روضهٔ حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه دیو
بندیله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه دیو پدر جهجار سنگه (98) بندیله از ایام شاهزادگي
حضرت جنت مکاني تا زمان حال در جرگهٔ ملازمان رکاب سعادت
اندوز بود و جهجار سنگه در آواخر عهد جنت مکاني بسبب برهم
خوردن بعضي نسق سلطنت رویهٔ بغي اختیار نموده در ملک
پادشاهي دست درازي کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام
مي نمود و خزانهٔ وافر اندوخته رعایاي خود را نیز پایمال ظلم و
تعدي مي ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بدمآل بودند
خبر بجهنم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر
بحکم آنکه • بیت *

بد گهر با کسي وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویهٔ بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماواي پر از اشجار
خاردار و جنگلهاي دشوار گذار و پشت گرمي خزانهٔ بیشمار در اواخر
سال جلوس نیم شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اکبرآباد
بر آمده راه ادبار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمودن طریقهٔ مفسدان
مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازي ملک

---

(97) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته *

(98) - ن - ججهار *

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که
خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار
بندوقچي و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب ان سرگشتهٔ
دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان
و سردار خان و راجه رامداس و نظر بهادر و ده امیر دیگر براي
خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آوارهٔ وادي ناکامي
تعین فرمودند - لک روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت
نمودند - و بهمه دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهي مبذول حال
گردید - بخان جهان لودي صوبه‌دار مالوا نیز حکم رفت که با همرهان
خود و کومکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه
بندیله که بر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن نمک بحرام عداوت
داشت نیز برو تعین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور
فرمودند که از طرف کالپي بملک او در آید - و بهادر خان
روهیله را حکم نمودند که با جمعي از بهادران رزم طلب و دو هزار
بندوقچي و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقي بگوشمال او روان
گردد - و جمعي از فوج یمین الدوله با نوکر عمدهٔ او نیز سردار علاحده
مقرر کرده تعین فرمودند - و خود بهمرکابي دولت و نصرت بشهرت
شکار رایت علم بر افراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد
ورود بفتح پور جشن وزن سال قمري سال سي و نهم از عمر شریف
انعقاد یافت - اول ربیع الثاني مطابق آذر ماه الهي مجلس
عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیر جهان تاب فلک
سلطنت در پلهٔ میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آبروي دو بالا بخشيد * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سير * زر گشت عزيز و آبرو يافت گهر
در پلهٔ ميزان چو در آمد گوئي * خورشيد نشست در افق تا بکمر

آنچه از زينت و آرايش محفل فردوس مشاکل و پيرايش بزم داد و دهش در مادهٔ امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده خامهٔ مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است - بعد فراغ متوجه سير و شکار سمت قلعهٔ گواليار گشته چون حوالي قلعه شرف نزول رايات ظفر آيات گرديد اندرون قلعه تشريف برده تفرج مکانهاي آنجا نمودند - همين که برمکان محبوسان عبور واقع شد بر احوال زندانيان ترحم نموده چند نفري که حبس دائمي آنها شرعا و عرفا واجب و لازم بود نگاهداشته باقي جمع کثير که از مدت مديده دران عذاب شديد گرفتار بودند حکم خلاص آن جماعه فرموده آزاد ساختند *

از واقعهٔ کشمير بعرض رسيد که از جملهٔ غرائب مخلوقات ليل و نهار روزگار بحکم خالق ارض و سما در خانهٔ حسن محمد نام صبيهٔ تولد يافت روز هفتم بزبان آمده بفصاحت بيان بوالدين خود بطريق پند و اندرز گفت که بليهٔ عظيم بر مردم اين شهر نازل شدني است مردم شهر را از روي تاکيد بگوييد که براه خدا خير و تصدق بسيار نمايند - دويم آنکه در خانهٔ باقر نام کشميري فرزندی متولد شده که اصلا راه بول و غايت ندارد *

و فوجهاي صحرا نورد شير نبرد که براى استيصال جهجار بد سگال تعين شده بودند بعد رسيدن نزديک قلعهٔ احداث

کردهٔ آن بد کردار امیران شیر شکار بمحاصرهٔ آن حصار پرداختند
و همت بر قلع ریشهٔ شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هر طرف
بهادران شیر جنگ و پلنگ صولتان شیر چنگ سر به بیشهٔ
آن بد عاقبت گذاشته تیشهٔ بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند -
و دبدبهٔ نزول موکب همایون بگوالیار علاوهٔ تقویت بهادران قلعه
کشا و دل باختن آن شقي خسران مآل گردید - و وکیل زبان
فهم براي عفو جرائم و خطا بخشي فرستاده معروض داشت که اگر
صفحهٔ اعمال این سیه نامه بآب دجلهٔ عفو شست و شو یابد من
بعد قدم جرأت نافرماني را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید
که عبد الله خان و بهادر خان رهیله و بهار سنگه بوسیله کمند
همت قلعهٔ ایرج را که ملجاي آن غول دشت ادبار بود مفتوح
ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض
رسیدن بندهاي جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیله
بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده هاي لشکر
بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات جهجار
سنگه بعز قبول در آمد و اورا دست بسته آورده ملازمت فرمودند
هزار اشرفي نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه
گزراند و از جملهٔ چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف
آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاري چهار هزار سوار در جاگیر
او وا گذاشته باقي بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نموده
همه در سرکار ضبط نمودند *

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سي و نه

جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمي از خاص و عام ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی صغیر و کبیر آن سر زمین کشودند * * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آغاز کردند

جون مهابت خان خان خانان که صوبه دکهن باو مقرر فرموده بصوبه داري دارالملك دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داري دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خانسامان مرحمت نمودند و خانسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر حبشي که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان سرفرازي یافت *

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعهٔ که میان بلخ و کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامهٔ تهنیت جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد ملازمت بست هزار روپیه و جیغه و خلعت مرحمت نمودند - چون اکثر بادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازي که تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهم رساندن فیل سپید که ازان بجز نام نشان نمي دادند عمر بپایان رساندند ونیافتند درین ایام بمدد طالع صاحب قراني خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر پیگو و آچهي رفته بود آنجا چهارهٔ فیلي که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال لاغري نظر بر ندرت رنگ او خریده اراده هندوستان نمود و دوازده سال آن فیل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سیاهي مائل و مبدل بسفیدي مي گردید تا آنکه بلون بلور و کافور از همه عیب بري برآمد چون سید دلیرخان که در جاگیر او مدتي آن تاجر قیام داشت بران اطلاع یافته آن جانور کمیاب گران بها را بقیمت خاطر خواه خریده بطریق پیشکش روانهٔ درگاه والا نمود نهایت پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجبت [99] ساختند - روزي که بران خود بدولت سواری فرمودند طالباي کلیم این رباعي را بدیهه گفته بنظر گزراند * رباعي *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند * شد بخت بلند هرکه او دیدهٔ فگند
چون شاه جهان بروبرآمد گوئي * خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

خان جهان لودي که اسم او بیرم بود در ایام سلطنت جنت مکاني بمدد تقاضاي طالع از پایهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی رسید در ایام شورش حضور و دکهن که صوبدار آنجا بود حق نمک قدیم ولي نعمت را منظور نداشته چنانچه سابق باحاطهٔ تحریر درآمده با نظام الملکیان ساخته ولایت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت و بعد بخرچ آوردن کرورها خزانهٔ دو پادشاه و بکار آمدن لکها از مردم سادات و شرفاي هر دیار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش لک هون از دست داده بود و وقت عزیمت حضرت اعلی از

---

[99] در بادشاهنامه نامش گجپتي نوشته *

دکهن بدار الخلافة که فرمان طلب مشتملبر اظهار عنایات و عفو
تقصیرات مصحوب جان نثارخان بدستخط خاص صادر گردید و
تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعني و لغو
برزبان آورد و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوهٔ
آن تنگ ظرفي دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضي
محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصرهٔ ماندو پرداخت بعد
رسیدن خبر و مژدهٔ جلوس حضرت اعلی بر تخت دار الخلافة که
بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست
از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات
عریضهٔ متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که
از راه تیره بختي و ضلالت ازو صادر شده بود بحضور ارسال داشت
هرچند که حضرت صاحب قراني مي دانستند که از راه ناچاري
که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا
بخشي و جرم پوشي صوبهٔ برهانپور و برار براو چندگاه بحال داشته
بعده که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند اورا بصوبداري
مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومک مهم جهجار سنگه بندیله مامور
گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفاقي برزبان
نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر
بینان کینه خواه این معني بسیار غریب نمود اما ازانکه گفته اند
الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازهٔ تحمل سابق
ترسان و لرزان مي بود و لشکري نام پسر مخلص خان که با پسران
آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطائبه بل

اظهار دوستي بر زبان مي آورد که با این تقصیرات از دام تدبیر پادشاهان غافل ماندن و از اندیشهٔ انتقام آن فارغ بودن از طریقهٔ حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزاي اعمال ناصواب عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اورا اطلاع دادند و آن پیر کهن کار بران خلاصهٔ تذکار مطلع گردیده متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن دربار و مجراي نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه کار کارزار دیدهٔ انتخابي بدر خانهٔ خود نشاند پادشاه بر ینمعني اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلي او فرستاده سبب توهم زیاد استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را درباره خود و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان و مال فداي آبروی مي توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیدهٔ التماس نمود که یا خط آزادی جان بخشي که توقیع رستگاري بندهاي قدیم مي باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریدهٔ خود را بر سر نیزه نموده بخدمت بفریسم حضرت فرمودند که براي نجات او امان نامهٔ بمهر یمین الدوله باو بدهند بعد ظهور این عنایات چند روز بدستور سابق بمجرا میرفت باز از گفتهٔ مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفگار خاطر نشان او نمودند که همه عنایات و الطاف براي آبداري تیشهٔ قطع شجر حیات تست وسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه یافت و درسرانجام تهیهٔ فرار افتاد آصف خان برینمعني اطلاع یافته بعرض رسانده برای چوکي نشاندن بر در خانهٔ او التماس

نمود فرمودند که تعین چوکي بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث
خفت اوست درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت
نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند
فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم
غضب سلطاني که نمونهٔ قهر الهي است و خطاهای او زیاده
از اندازهٔ قبول عقل در عالم خطا بخشي و جرم پوشي بود شبي
از شب‌ها بعد انقضاي دو ساعت نجومي با سایر متعلقان صغیر
و کبیر که بعضي را بر فیلان و برخي را بر اسپان برقع پوش سوار
نموده جریده خانه بدوش گشته معه دو هزار سوار افغان جرار که اکثر
آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان
و داماد و دوصد سه‌صد پیاده و شاگرد پیشهٔ هوا خواه قدیمي از آگره
نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیراني گردید پهرشب
بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن
و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان
بارهه و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامي و راجهاي
نامدار براي تعاقت او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهاي
شدید براي براوردن تعین نموده از دیوان بر نخواستند بعده که عمل
یازده گهري شب که مراد از فرصت چهار گهري از ابتداي وقت
عرض رسیدن تا رساندن خبر و بر آمدن امیران از دروازهٔ شهر باشد
بر آمدن محمد رضا بهادر میر اتش و غیره هفت هشت امیر
و دو سه راجه معروض گردید و براي برآمدن دیگران تاکید و تهدید
و وعدهٔ وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

بر ضمیر منیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران
مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه‌زاد پرور که وتقید در امور ملکي
درزمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تا برآمدن امیران
ازشهر که هرچند اسپان زیر زین وشتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر
و تهیهٔ سرانجام جنگ موجود باشد درفرصت سه چهار گهري بر
برآمدن نظر بر رویهٔ آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن
تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز
دیگر بعد برآمدن شش گهري روز که خان جهان لودی روي کنار آب
دهول پور که هژده کروه عرفي از اکبرآباد است رسیده در تردد
و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر
ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه فنا بنظر غیرت پذیر
او در آمد و عمل یک پهر دو گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و
خانجهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن
مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهي نموده ثبات
قدم ورزیده بعضي مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرارداده
سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهي که هر امیری
با خاصان معدود و جمعي از احدیان و برقندازان رسیده بودند
و باقي امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دوان اسپ تاخته
مي آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختند و بهادران رزم
طلب نقدهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار
ولینعمت پیش قدمي بر یکدیگر مي نمودند خصوص خدمت پرست
خان یعني رضا بهادر بهادر پیشه بامردم توپخانه و خواصخان بهتي

و مرحمت خان بخشي احديان و سيد مظفر خان بارهه ابتدا
دست و بازو به تيراندازی كشودند و از هردو طرف باران نيسان
تير به‌بارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم‌خو يكه تازيهای
مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمي همديگر بعرصهٔ ظهور
آوردند و خدمت پرستخان كه تيررو ی تركش و از بندهای جان
نثار مقرب بود بزخم تيری كه بر پيشاني او رسيد باوجود سرخوروئي
حاصل نمودن از جوي خوني كه بر چهرهٔ عقيدت آئين اودوان
گرديد وزخم كاری بود تا دم واپسين تردد هاى نمايان بظهور آورده
نقد جان را نثار راه مرشد و قبلهٔ برحق نمود چون شعلهٔ پيكار دران
بزم كارزار بلند گرديد و از افغانان رزم جو چپقلشهای مرد ربا برروی
كار آمد و هريكي از مبارزان هردو طرف مرگ را بچشم خود
مشاهده نمودند بلكه سر را بباد فنا دادن مطاع بي اعتبار زيرپا
افتاده ديدند راجه بيتهلداس و پرتهيراج با جمعي از راجپوتان
و ديگر تهور پيشگان بدستور فدويت كيشان هندوستان از اسپان
فرود آمده بران كوته انديشان شجاعت نشان حملهای نمايان آورده
زخمي گشتند و خواص خان بهتي و مرحمت خان شرط تهوری
بجاآورده باعث قطع شجر حيات چند نفر افغانان با نام و نشان
گرديدند آخر كار زخمهای كاری برداشته در معركه افتاده صفحهٔ
زمين را گلنار ساختند و سيد محمد نبيرهٔ سيد مظفرخان بارهه كه
جوان نو نهال گلشن شجاعت بود بانوزده سيد بارهه كه هريكي
خود را از بهادران جلادت نشان ميگرفت در نظر جه نامدار
نقد هستي در راه ولينعمت بيادنيستي درداد و باظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند وسید مظفرخان
خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهاي شمشیرو تیرو سنان که
زینت افزاي چهرهٔ مردان جلادت نشانست برداشته براي
اثبات محضر سرخروئي بمهر و نشان سیف حیدرکرار رسانید
و دو برادر راجه بیتهلداس با چند راجپوت و قریب هفتاد مغل
احدي دست از جان شسته گوی نیکنامي ازمیدان ربوده بچوگان
شمشیر لودیان سر و جان شیرین نثار نمودند * بیت *

نیاسود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در آویختن

پرتهیراج راتهور را با خود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هریکي
بزخم نیزه همدیگر مجروح ساخته سرکم نیاورده از کوتاهي اجل
از یک دیگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خانجهان
باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر
محمد خان ومحمود خان نامکه نبیره های خان عالم لودی مي شدند
و هرپنج پنجهٔ شیر ز یان را روز نبرد رنجه میداشتند و در معرکهٔ مصاف
فیل دمان را امان نمي دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر
قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال
و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بودکشته گردیدند چون در وقت
دار و گیر و چپقلشهاي که با فرزندان خان جهان درمیان بود خان
جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند
سریت و دو زن که از آب گذرانده بود و جمعي از عورات دیگر
جماعتداران و هفت نفرپسران وخویشان قریب و جمعي از افغانان
دیگر که زنان اکثر انها خرد را باآب زنده غرق بحر فنا گردیدند از دریاي

چنبل عبور نموده تخته هاى كشتي را كه قبل از رسيدن لشكر
پادشاهي آن طرف آب برده بودند شكسته راه راست گذاشته
مرحله پيماى دشت حيرانى گرديد باقي همه بهير صغير و كبير
معه مال و عيال بزوال وبال تاراج و اسير گشتن و كشته گرديدن
در آمدند - بعد اتمام جنگ و كشته شدن جوانان با نام و ننگ و
گذشتن خان جهان از آب فدائي خان و خواجه ابوالحسن و معتمد
خان و راى راو و خان زمان و راجه جى سنگه و غيره امرا و فوج
عقب مانده پيهم رسيده باهم ملحق شدند چون بيدار خوابي شب
و ماندگى راه و ضرور گرديدن فكر تكفين و تدفين بندهاى پيش
قدم جان نثار و خبر گرفتن راهى كه خان جهان اختيار نمود و
موجود نيافتن كشتي همه علاوهٔ سبب توقف ورزيدن كنار آب گرديد
و جمعي كه زخمهاي كاري داشتند نيز مانع قصد عبور گرديدند
ناچار باقي روز و تمام شب كنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر
برده در تلاش كشتي‌ها و مدفون ساختن كشته ها و تداوي زخم
سپاه نيم جان شب را بپايان رساندند روز ديگر بعد دو پهر عبور ميسر
آمد و ميان خان جهان و اميران پادشاهي كه از آب گذشته
تعاقب نمودند هفت پهر تفاوت حايل گرديد و همه جا سراغ
جويان از راه گواليار و چنديري تعاقب كنان مرحله پيماى گرديدند
تا انكه از گوندوانهٔ برابر هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از
راه بنديل كهند گذشته بود راجه و راجپوتان آنجا در همه باب
شرط خدمت و رفاقت روز بيكسي بجا آورده تا گوندوانه رساندند
و بعد رسيدن سرحد گوندوانه راه تعلقهٔ نظام الملك كه خان جهان

سوختهٔ آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد ان مرز بوم هرکه در میخورد و برهبري باخود مي گرفت و باو رعایت انعام نقد وجنس نموده و منت احسان اورا قبول کرده برای پي غلط گرفتن سپاه عقب رهنموني مي نمود و هرجا لشکر پادشاهي مي رسید براهاي پراز اشجار و جنگلهاي دشوار گذار سرگردان مي ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتهیراج و غیره زخمهاي کاري داشتند و لاعلاج براي علاج در دهول پور توقف ورزیدن لازم گشته بود حقیقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرین سرخروئي تازه حاصل نمودند و بهلول میانه و سکندر لوهاني که باني رهنموني تقصیرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکهن ترک رفاقت نموده بودند درینولا باو پیوسته معاون او گردیدند *

چون بحري بیگ ایلچي شاه عباس از ایران مراسلهٔ محبت آمیز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعهٔ انتقال شاه ازین سرای فاني بروضهٔ جاوداني و قایم مقام او شدن شاه صفوي رسید بعد رسیدن این خبر بحري بیگ را مرخص ساخته از طرف خود میر ترک را جریده بدستوریکه بحری بیگ آمده بود ازین طرف نیز نامه باعزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت بطریق استعجال روانهٔ ایران نمودند *

نقل نامه بطریق اختصار بتحریر می آرد

شکری که بازای آن عطیه‌گرای نامتناهي و سپاسي که در برابر

این نعمت عظمی الهي زیبد هیچ زباني و عنواني بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع و لایح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سریر دولت صفوت نشسته امید از کرم واهب بي منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارك گرداناد - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضاي تعارف ازلي که ممد و معاون رابطهٔ لم یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده بموداي الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیه گرائي از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث مي رسید لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بحد برادري بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثي که رشك علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان مي گشت - و پیوسته در خاطر دوستي گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهي رساند بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ از دقایق

دوستي نا مرعي نگذاشته آن چنان محبتي ورزد که خواقین زمان از
تصور آن مستغرق بحر تاسف و رشک گردند - چون اعلی حضرت
جنت مکاني بحکم قضای آسماني بروضهٔ جاوداني شتافتند و نوبت
خلافت باین نیازمند درگاه الهي رسید و عرصهٔ مرزبوم هندوستان را
از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک
ساخت و تمام مملکت وسیع هندوستان که قبل ازین چندین پادشاهان
داشته اند و سیاهان روی زمین آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند
بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله
و شکر لله و ثم شکر لله مي خواست یکي از معتقدان آگاه ومنتسبان
درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت بخدمت آن عم
قدسي منزلت روانه سازد درین اثنا خبر واقعهٔ هایله و حادثه
نازلهٔ رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت
کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت مکاني را تازه ساخت تا آنکه بامداد
مژدهٔ جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار برسریر
سلطنت آن عم بزگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن
خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید -
و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گردید
رجاے واثق و امید صادق از کرم عمیم چنان است که هم چنانکه
این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهي مبارك ساخته آن
جلوس میمنت مانوس را نیز بران کامگار نامدار مبارك گرداناد
و در وادی عدالت وانصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق
سازد - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیانی بجاي فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بمنزلهٔ برادر میدانستند این نیازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند بمقتضای این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر دوستي‌گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مآل بحری بیگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزوردي رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را بر سبیل استعجال براي استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از اداي مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال خجسته مآل خود کماینبغی آگاه سازند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاري که بموجب زیادتي استقرآن شاه والا جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند که از قوه بفعل آورده بعالمیان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامراني و موجب سعادت دوجهاني باد *

از واقعهٔ صوبه کابل و عرضداشت لشکرخان ناظم بعرض رسید

که اقغانان ضلالت آئین اصلا باحکام شریعت نمی پردازند و بنسبت
پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنای بدعتهای
مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفر الله باعتقاد باطلهٔ
خود بجای آیه و حدیث دانسته طریقهٔ الحاد را شعار خود ساخته
رویهٔ ملحدان مباه پرسه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند
یعنی زنان را بمجرد آنکه گاوی مذبوح ساخته مجلسی از هم
مشربان فراهم آورده پخته خوراندند بیعقد بتصرف وطی درمی
آرند - وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست زن داده از خانه بدر می
سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در
نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار
میگردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد
و بدست آن نسناس صفتان حق نا شناس افتد دستگیر نموده شکار
حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده ازبیع و شراء آن
وجه معاش می سازند - و از متروکهٔ میت دختر و اولاد نسارا بی
نصیب می نمایند و در قتل و قطاع الطریقی صلحاء آنها سنت
و رویهٔ جد و آبا برهمدیگر سبقت نموده اینمعی را جوهر رشد و کمال
و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در بارهٔ آن غول نژادان
دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل
آنجماعهٔ بدسگال پردازد محمول بطریقهٔ عبارت آرایان تعصب پیشه
خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر
شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن بزجر و تنبیه
کوشند و بعد شداید تاکید که کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمرور ایام

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما گم نشد - چنانچه تا
حال آثار آن بدعتهاي مذموم دران قوم باقیست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودي خود را نزد
نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابو الحسن و دیگر امرا
که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رسیده باعانت زمیداران
آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیز خود و احکام
جهان مطاع دکهني هاى معذور العقل که همیشه تیشه ندامت
و بد مالي برپاي نخل خیال محال اندیشي خویش زده ثمرهٔ
ناکامي چیده اند براي بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطاني آگاهی
میدهند فائدهٔ مترتب نمیگردد - و با وجود ذخیرهٔ سرکشیهاي
سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید
غافل گردیده بذخیرهٔ چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی
چنانچه باید نمي نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله
افروز گردید و در ساعت محمود و طالع مسعود یعني غرهٔ ربیع الاخری
سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب
سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته همینکه
داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداري ارادت خان و
شایسته خان معه اعظم خان و راجه گجسنگه که مجموع باهر سه
سردار پنجاه هزار سوار مي شد تعین فرمودند و باز ارادت خان را
بر کل لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - و اوایل ماه جمادي
الاخري داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدار السرور موسوم کردند
خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودي مامور بود

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت پناه بردن خان جهان
به نظام الملک و اعانت دکهني بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق
سنه هزار و سی و نه (چهل) هجري

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار
سي و نه هجري جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبي که
هرسال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت آنمجلس بهشت مثال
اهتمام بلیغ بکارمی بردند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز
خرمي آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض
ذخیرها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که بگرز طنبور
و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را خوارزار نموده اخراج نمایند

* نظم *

مغني ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار زار
پیاله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ مي * خموشي گریزان شد از بند نی

بیست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت
و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و
اضافهٔ مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار واحدي
بهمراهي راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعین
نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشي و بهروز خان نظام الملکي آمده
شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاري دو هزار سوار و
دو یمین را دو هزاري هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان و غیره برای تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمك مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد ابوالحسن برساند - و راجهٔ بکلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بسرداری مقرر گردید و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکهنی‌ها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمی گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنهارا زیر تیغ آوردند آخرکار راه فرار اختیار نمودند واز مردم نامی پادشاهی امام قلی خان پسر جان سپار خان و پسر شجاعت خان و راجه ستر سال [100] برادر زادهٔ راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان کم منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره پنج نفر راجپوت زخم کاری برداشته از خانهٔ زین به زمین میل نموده صفحهٔ کارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان نثار را طلبیده فرزندان و خویشان آنها را اضافه و خلعت و اسپ عنایت فرمودند و زخمهای فدویان کار طلب

---

[100] ن - چتر سال

را که از پیرایهٔ زخم آرایش چهره ساخته بودند بمرهم انواع لطف و عنایت اضافهاي نمایان و انعامات بي پایان التیام دادند - جادو راي نظام الملکي که با پسران و برادران و نبیره هاي سابق رو بدرگاه آورده بمنصب بیست و چهار هزاري پانزده هزار سوار معه برادري مجموع سرفرازي داشت درینولا از کم طالعی و گمراهی بعضي بدطینتان بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکري نظام الملک نزدیک قلعهٔ دولت آباد فرود آمد ازانکه نظام الملک ازو بیدماغي زیاده از حد داشت بعد از شنیدن خبر رجعت او بخاطر خود قرار داد که وقت ملاقات او را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضي محرم و همرازان مصلحت نموده انتظار مي کشید روزی که جادو رای را اندرون قلعه براي ملاقات طلب داشت بشهرت خلوت اورا معه دو پسر و نبیره با معدود چند ماذون آمدن ساختند همینکه جادورای غافل باندرون درآمد ناگاه جمعي از کمین گاه برآمده بقصد زنده بدست آوردن بر سر آنها ریختند جادو راي خبردار گشته با پسران و همراهان دست به یراق نموده هرطرف حمله آورد چندي را کشته و زخمي ساخته آخر کار با پسران و نبایر اسیر پنجهٔ اجل گردید و شومي نمک حرامي هردو ولی نعمت قدیم و جدید کارخود ساخت زن او گرجای نام که از زنان صاحب اختیار و عاقله و با هوش گفته مي شد بعداز شنیدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم مقتولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر سپاهي که داشت براسپ سوار شده آنچه از زر و زیور و نقد و دیگر اشیاي ضروري توانست بر اسپان و فیلان که داشت برداشته و باقي همه همانجا

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانهٔ سند کهپرکه وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلي نامهٔ نظام الملک براي معاودت او رسید اعتماد بران ننموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانهٔ درگاه والا گردید و بوساطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و پتنگ راو نبیره او به سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطاي یک لک و سي هزار روپیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودي از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمهٔ اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان و راس الروس آن جماعهٔ که درکوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشي مي نمودند فرستاده اشاره بر بر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فساد آمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان خلیلي و مهمندي و داؤد زئي و یوسف زئي و لودی و رهیله وغیره از هرطرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوهٔ بغی و سرکشی و طریقهٔ غارت و آدم کشي که جوهر ذاتي آن بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد مادهٔ فساد گردیدند - بندهاي عقیدت سرشت پادشاهی کمر همت بر دفع آن قوم فتنه پژوه بسته چند گاه بسبب غلبهٔ آن تبه کاران محصور گردیده در دفعیهٔ مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخي زیاد آن ستم گاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابلهٔ آن نسناس صورتان بدمآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هزیمت فاحش داده دست بافغانان
کشي کشاده دماغ از دمار روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون
خبر فتح گوشمال آن فرقهٔ بد سگال بحضور رسید بر عالمیان ظاهر
گردید که تدبیر انگیختن آن فساد عظیم و آوازهٔ فتنهٔ پر بیم خیال
باطل بود و سوای منجر بافغان‌کشی گردیدن حاصل دیگر نداد -
بعرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان
فشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحهٔ تعلقهٔ نظام الملک که
خان جهان لودي شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت
قلعه دار مذکور دست از قلعه برنداشته چندین هزار دکهني را در
ایام محاصره طعمهٔ گولهٔ توپ و تفنگ ساخته بود از ین حصار بند
حیات فاني بقلعهٔ نجات جاوداني شتافت - حضرت افسوس نموده
جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودند - سادات خان و شرزه خان
و ناوجي سه سردار نامي نظام‌الملکي بحضور رسیده ملازمت نموده
در جرگهٔ بندهاي پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که براي
تسخیر ملک تلنگانه نامزد شده بود چون آثار گراني و کم آبي دران
ضلع ظاهر شد و خرابي رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن
افواج پادشاهي علاوهٔ آن گردید عرصهٔ زندگاني بر لشکریان تنگ شد و
کار بجائي رسید که ناني بجاني بهم نمي رسید و لشکر عاجز آمده
بفکر تفرقه افتادند - خواجهٔ مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران
جست و جوٴ چاههاي غلهٔ که دران ملک مدفون مي سازند نمایند
و در کوه و جنگل هاي پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غلهٔ
یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

کروه سي کروه رفته در گرد اوري غله کوشند - درین تردد غلهٔ فراوان
با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن
خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابو الحسن
با بهادران یکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکهنیان که محلدار
خان و غیره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد
بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف فوج دکهن را
هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر ناموافقت سرداران
که هرکدام نظر برپایهٔ مراتب و اعتبار بهم دیگر سر فرود نمی
آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي گردید
بعرض رسید - یمین الدوله آصف خان را سر لشکري هرسه فوج دکهن
فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص
ساخته بودند بفرداپور تا رسیده بسبب عارضهٔ بدني باتفاق سید
مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از
اعظم خان و دیگر امرا تردد نمایان در تنبیه خان جهان لودي
بظهور آمد مجملي از تفصیل آن بتحریر می آرد - گویند اعظم خان
که در ایام برشکال در پرگنهٔ بیر و مقرب خان دکهني در جالنه بسر
برده در انتظار قابو و فرصت وقت بودند از شنیدن مقرر شدن سر
فوجي یمین الدوله رگ غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای
خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدو بد سگال روانه شده
بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل
درحالتي که خان جهان لودي و دریا خان درموضع راجوری
اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسید

مقرب خان معه فوج نظام الملک که براي مدد خان جهان نزدیک
فرود آمده بود از شهرت رسیدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله
باخته راه فرار اختیار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو
گرفتند - بهادر خان پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت
و هراول فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس
و انی راي و دیگر راجپوتان رزم جو حمله آور گردید و از عقب
سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
بخشي احدیان و اهتمام خان داروغهٔ توپ خانه بهیئت مجموعي
دست و بازو به تیر اندازي و برقندازي و بان کاري کشاده هنگامه
دار و گیر را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزول بلاي ناگهاني
خبردار شده کمر بسته و نا بسته بسراسیمگي تمام زنانرا بر فیلان و
اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسپ های زین شده و
نا شده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختیار نمود -
اگرچه سپاه مغلیه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراگنده شده
پرداختند اما سرداران تجربه کاردست از تعاقب خان جهان و
افغانان بر نداشته بلکه متوجه فراهم اوردن لشکر که بتاراج مال
مشغول بودند نگشته سزاول هاي شدید براي گرد آوردن آنها تعین
نموده خودها با جمعي که همراه مانده بودند درپي افغانان شتافتند
و بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از آدم خالي مي ساختند و
بهادر خان که بجاي آب تشنهٔ خون پدر بود دریا دریا گویان دران
دریای بی سر و پایان غوطه زده بهادریها بروي کار آورد و باتفاق
اهتمام خان و نرهرداس جهاله پاشنه کوب بالاي قلعهٔ کوه برآمده

چپقلشهاي رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان دیدکه سیلاب
بلاي آسماني از سر کوه نیزگذشت فیل سواری عیال خودرا از روي
اضطرار باجمعي از افغانان طرف سیوگانو که فراز کوه دره راه واقع
است روانه ساخت و خود در غول ایستاده بهادر خان برادر زادهٔ
خود را که اشجع روزگار گفته مي شد و در شجاعت با بهادرخان
همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان که افغانان همراهي
و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسیده بود نظر برقلت
جمعیت از اسپ پیاده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردي
هم اسم کمر همت بست و بکار آتش بار پرداخت و زد و خوردي
که دران هنگامه از بهادر خان و دیگر همراهان او بظهور آمد اگر
بتحریر تفصیل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان
مي تواند گردید - آخر بکوشش بسیار که چندین راکب و مرکوب را
از همدیگر جدا نمودند دو زخم تیر و یك زخم شمشیر بررو و پهلو
خورده محضر سرخروئي را بمهر رساند و نرهرسنگ جهاله و غیره
بلا فاصله رسیده داد مبارزت داده با جمعی از راجپوتان نقد جانرا
نثار کار ولی نعمت نموده گوي نیکنامي از میدان جلادت ربودند و بعد
کشته شدن راجپوتان که عجب آشوبي در عرصهٔ کار زار بظهور آمد
برسر دیگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر نشر قیامت
آشکار ساختند

* بیت *

بسا زهرهٔ شیر مردان گداخت * صدا برلب کوهساران نواخت

عرصهٔ کارزار بر امیران پادشاهي تنگ آمد سپهدار خان و خواص خان
و مرحمت خان پشتهٔ کوه را پناه ساخته بضرب تیر بمدافعت خصم

پرداختند راجه پهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که
از رسیدن زخم های کاري و تردد نمایان عرصهٔ حیات برو تنگ
مي نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهي
یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتهلداس و راجه انوپ سنگه
و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز
خبر شنیده رام رام گویان با نیزه های جان ستان رسیدند و بازار رزم
بمرتبهٔ گرم گردید که تا سه ساعت نجومي کار بکوته یراق کشید
و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم بر خون ریختن هم دیگر گوي
سبقت از یك دیگر مي ربودند - هرکرا زخم کاري مي رسید آرزوي
زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سربازي پیش مي گذاشتند تا
آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهاي پیاپي از پا در آمد
و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار
معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت اوردند - بهادر خان
که از بسیاري زخم افتاده بود چون رمقي باقي داشت بمدد غیرت
از جای خود برخواسته باز روي بلشکر پادشاهي دست بشمشیر
برده حملهاي مردانه نموده اخر بزخم گولهٔ تفنگ افتاد راجپوتي آمد
که سر او را جدا سازد جمدهر از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت
انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست ازو بر
نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتري دست و یراق او نزد اعظم
خان آورد اعظم خان سر اورا براي آویختن برسر دروازهٔ قصبه سپرد
و انگشتري که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقي اسلحه و انگشتر
هاي مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختن مسافت سی

کروه راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از بیخوري و بي خوابي و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت نماند براي آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج بادشاهي را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و ناموس پیشتر مرحله پیماي گردید قریب سه صد نفر افغانان درین مابین مقتول و زخمي گردیده از خان جهان جدا شدند و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعي براي تعاقب خانجهان تعین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خانجهان بدین مرتبه تنگ شد که فیلي که بران عیال او سوار بود راه نمی رفت عورات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواري ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعي از افغانان که پابند قبیله عقب ماندند بدست مردم بادشاهي افتادند و اسیر گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجاهاي قلب و تنگناي غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجاکه رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود خانه براي فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگي و کسل تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضي دور تر آب لنگر اقامت انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبي آشامیدن بر انها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندي از تشنگي هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بندگاه مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض بادشاه حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

خلعت و اسپ و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهوسله پدر سیوا که داماد جادورای مقتول و سیوا نواسهٔ او می شد بعد از کشته شدن جادو رای از نظام آزرده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او بود باعظم خان نوشته بامید بندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشتهٔ اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشهٔ فساد که در شش صوبهٔ دکهن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال مادهٔ فساد مالی و جانی سلسلهٔ آن بد سگال نکوهیده خصال روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا باقی آبادی سر زمین دکهن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان ورزیدن آن بداصل قلم را بجولان خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحهٔ مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه سرفرازی یافت و بهمه همرهان او منصب و هشتاد هزار روپیه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدن خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید تمام معه سزاولان صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از صدمات افواج پادشاهی و عدم توجه رفاقت بیجاپوریان توقف

نتوانستند ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملک روانه
گردیدند اعظم خان از شنیدن آن که سابق ارادهٔ تسخیر وتصرف ملک
نظام الملک در خاطر او بود باوجود گراني غله و کم يابي کاه از
کمي باران آن سال که تفصيل قصهٔ پر ملال آن بزبان خامهٔ
سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گرديد - نظام الملک
مال و عيال خود و سپاه و رعايا را اندرون قلعهٔ دولت آباد جا داده
فوج سنگين براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تعين نمود و بر سر کتل
که جاي قلب و براي دکهني ها مورچال خاطرخواه بود مقابله و
مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسيار و کشته شدن آدم بيشمار
هر دو طرف دکهني ها هزيمت خوردند و جمعي قتيل و اسير
گرديدند - بعده که فوج پادشاهي داخل ملک نظام الملک شد
اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده
گماشتهاي جاگيرداران و منصوبان دکهني را از هرجا خارج نمودن
فرمود - و قلعهٔ منصور گده که احداث کردهٔ منصور نام يکي از غلامان
نظام الملک بود و ديگر قلاع را که اگر بذکر تفصيل محاصره و تردد
قلعه کشائي و جانبازي بندهاي پادشاهي باوجود ظهور آمدن
شرط قلعداري محصوران مفتوح گرديدند پردازد از سررشتهٔ انتظام
اختصار نويسي گسسته مي گردد - و بضرب گولهٔ توپ و تفنگ و
قوت سر پنجهٔ اقبال تيموريه بتسخير در آوردند و محصوران بعضي
مقتول و مغلول جمعي بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون
گشتند - خانجهان لودي از ملاحظه مغلوب گرديدن نظام الملک
و صدمات فوج دريا موج پادشاهي و اثر بلاي قحط و وبا که

از بلیهٔ ناگهانی آسمانی دران ملك روی داده و از هرطرف چون صدای نفسی نفسی روز محشر بگوش هوش باختهٔ او رسید با مال و عیال و جمعی که رفیق روز بیکسی با او مانده بودند بر آمده بقصد سمت شمالی راه کتل انتور که از راه های قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جوپره (101) شده سرحد سلطانپور و تعلقهٔ اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلی عبد الله خان را که زیر کوه فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال درپی خصم بدسگال شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و یکه‌تاز خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشهٔ شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاولی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هریکی از امرای نامدار مامور گشته مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبدالله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت مینمود - چون بسرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده دو حلقهٔ فیل از فیلان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیما گردید - چون وقت

---

(101) ن - چونپره *

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقهٔ بکرماجیت پسر
جهجار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط ضیافت و اعانت و بدرقه
همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این
دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در
تلافي تقصیر گذشته انتظار صید جستهٔ سابق میکشید بعد شنیدن
خبر نزدیک رسیدن آن سرگشتهٔ وادی حیراني که هیچکس را چنین
روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت
و تاراج و دستگیر ساختن آن صید افگار خود را نزدیک آن برگشته
روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن ارادهٔ او ازان سرحد تند و
جلد بمعه عیال که پاینده وبال جان او بود گذشت و دریا خان که
نیم کروه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند
و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت
طرفین گولهٔ تفنگ قضا بر پیشانیٔ دریا خان خورد و کشتیٔ حیات
دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن
سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر
او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان
آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان
دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضي ناموس خود
کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریاي خون و
هلاک گردیدند وقریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر
دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوي ان بعطاي
خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

ازکشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوفاي خود میدانست
غرق دریاي حیرت و سرگرداني گشته بایدهٔ پرنم سر از قدم نشناخته
بطریق یلغار مرحله پیما گردید - چون پانزده کروهي سندرهه رسید
ازانکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چندروزه مانده و کسلمند
و زخمي گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروي
ناموس و غیرت نام هوش بباد داده بود یکروز بالتماس پیک
اجل مقام ضرور گردید - درینضمن سید مظفرخان بارهه که بجاذبهٔ
شجاعت ازلي همه جا پیش قدم بود چون بازیکه تاز و بلاي سرنوشت
رسید و خانجهان خبر یافته بحالتیکه خدا نصیب هیچ بندهٔ خود
نسازد چارهٔ کار درین کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار
بیکسي توان گفت با خود نگهداشته باقي سواران زخمي را همراه
خزانه و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکمنزل پیشتر روانه ساخت و
خود مقابل سید مظفرخان آمادهٔ کارزار و جان سپاري گردید و عجب
مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان بارهه مقابل
شمشیر افغانان که هریکي چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط
نمکخواران آخر روز میدان پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر
شجاعت بر روي کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش هاي مردانهٔ
مرد ربا بظهور آمد که سادات بارهه افرین گفتند و بحملهاي
هاشمي و حیدري که در مقابل افغانان جانباز نمودند هرطرف که
خانهٔ زین خالي میشد مضاعف آن سر و جان طرف دیگر بباد فنا
میدان و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش

* بیت *

ذاتي را بر روي خصم بعرصه نمودار میگشت

چو برق از رگ ابر بهر مصاف * برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار * که شد تیغ ها جفت مقراض وار
شیرزاد خویش خان عالم دران گرمي هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار
راه کار ولي نعمت نمود و درگا داس راجپوت نیز بهم چشمي او
بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستي بباد فنا داد بعده که
خانجهان اکثر همرهان را زخمي و پاي بر رکاب سفر آخرت دید خصوص
محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغانی و جانبازي حرکت
مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم براه دم
واپسین اجل بود طعمهٔ تیغ سادات گردید - پسر دویم خانجهان از
گولۀ تفنگ زخمي شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان
نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس
ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همرهان زخمي
که تاب سواري نداشتند درانجا گذاشته مرحله پیماي بادیهٔ حیراني
گردید بلکه بعضي اسباب کار آمدني و چارپایه معیوب عمدا
میگذاشت که بهادران غنیمت دوست براي بدست آوردن آن
دمي و نفسي مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را
غنیمت و فضل الهي میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست
زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقی فیلان و اسپان خوب و
توپ و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر
بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند
بقصبهٔ کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه برو گرفته اکثر رفقاي او را
زیر تیغ آورد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

خانجهان ازانجا نیز جریده بقصد جان بدر برون تا تالاب سندرهه عنان نکشید درآنجا خاک اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردیده و دل بمرگ داد - همدمان و همرزم را چند بار قسم هاي شدید براي جدا شدن داد و در جان بردن مختار ساخت - چند نفر جانرا عزیز داشته ترک رفاقت نمودند و جمعي را که حق نمک دیرینه و رعایت وفاداري از نقد جان عزیز نه نمود ترک رفاقت نه نمودند - هریکي بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان نرویم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز بردار چون بلیهٔ آسماني بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و ان سرگشتهٔ برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر مي داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمي داد پیاده شده با چند افغاني که مانده بودند دو فیل را پناه و مورچال ساخته با فوج مقابله و مقاتله اغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان ده نبرد رستمانه پرداخت *

* بیت *

خرامیده شیران بگشت آمدند * نهنگان ز دریا بدشت آمدند
دران عرصه شوری برانگیختند * که در چشم محشر نمک ریختند
ز برند گیهای شمشیر کین * لب زخم بر تیغ گفت آفرین

و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصهٔ کارزار هیچ وجه کوتاهي ننموده داد مردانگي میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل بریده گشت و به برچهي مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

دیگرکه پیاپی رسید باز بعد از افتادن خود داري نموده نشسته
تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربهٔ
حریف کوتاهي و پهلو خالي ننموده تا رسیدن سید مظفرخان
بدست یاری حربهٔ جان ستان بعالم بقا شتافت - گویند شاه قلي نام
گز بردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جملهٔ افغانان که همراهی
او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعي که آمده باو ملحق شدند
سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند
سي نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان بسلامت بدر بردند دیگر
همه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان و گولهٔ تفنگ سوزان گردیدند و تا دم
واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای
بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاري بجا آوردند * بیت *

نیا سود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در آویختن
سر سروران زیر گرز گران * چو سندان نزدیک اهنگران

و دران روز نبیرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت نفر جان باز
شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال
و خط زخم نمایان گلگونهٔ غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت
بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها
و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضي
سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را
آشنا ساخت و سر خان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران
و خواجه کامگار مؤلف جهانگیر نامه روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخت
و جان جهان نام پسر خان جهان که زنده خود را کنار کشیده نزد زن

دریا خان رفته پناه آورده بود زن مذکور اورا گرفته بود مصحوب جلال
برادر خورد بهادرخان بمعرفت یکه تازخان روانهٔ درگاه اعلی ساخت -
بنازم خداي را سری که با چندین هزار سران سرکله مي زده باشد
و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبهٔ اعلی رسیده پادشاه زادها را
بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایهٔ
نزاغ و کم توجهي حضرت بحال او از غرور و تبخترو خود سري آن
افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده
و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت راني هرچهار
صوبهٔ دکهن که با دو پادشاه دعوي همسري داشت کار گرگشته
باشد الحال بدین بي اعتباري و خواري برسر سنان برای عبرت
دیگر خود کامان غافل از درگاه منتقم حقیقي جلوه کنان شهر بشهر
تشهیر مي یابد * بیت *
کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عبرت دیگران
سر یرا که بودي زصندل بدرد * زمانش بدبازی پر از کاه و گرد
وقتي که حضرت اعلی کنار دریا برکشتي نشسته سیر دریا
و تفرج آب تپتی برهانپور مي نمودند خواجه کامگار آن سررا
بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن
شادیانه فرمودند - آورندهٔ سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار
وکارزار سبقت ازیک دیگر ربوده بودند باضافها و خلعت و اسپ
و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

---

(102) ن - چنان *

پیهم و بتفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعهٔ تهنیت بدیهه گفته بنظر گذراند * قطعه *

این مژدهٔ فتح از پي هم زیبا بود
این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سـر پیرا هم رفت
گویا سـر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبرو ابا اولی الابصار ورد زبان و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکهن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بي‌اعتدالي در وفور عصیان ورزیدن و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش جرم نیوش مي نمایند و هردم و هر لحظه در عالم جواني بعد از ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور مي آید و از بیسران سیاه نامه هرچه نافرماني و زشتي اعمال سر مي زند اگر مخلوقات روی زمین را روزي ده بار بانواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای کردار اورا درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکي تلافي بظهور آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرماني از حد گذشت جذبهٔ قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار مي سازد چنانچه ابتدا درسال هزار و سي و نه از وفور رحمت که بزحمت روان نعمت بنده های عاصي مبدل گردید آفت آب زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال اصلا حاصل آن بعمل نیامده و ثمرشامت بندهای مغضوب درگاه الهي از دکهن تا احمد آباد غافل پیشگان بادیهٔ غرور را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران با نخوت که خان جهان را پراز انبار غله و نقد وافر و ذخیرهٔ همه ماکولات درخور طول عمل مقابل کوتاهي عمل گنج درگنج اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند ازان گوشمال و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار و چهل که تاریخ آن سال سراپا قهرجبار حقیقي سال غم یافته اند از ابتدای تیر ماه الهي آخر مهر ماه این چهار ماه ایام برشکال که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پوشان مهد زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچهٔ ابرسفید و سیاه چشمهای گرسنه چشمهان مبتلا بجوع سیاه و سفید میگردید لکه ابرظاهرنمیگردید - و بمرتبهٔ آسمان برزمین بخل ورزید که قطرهٔ شبنم برزمین نرسید از نائرهٔ قحط و غلا که از بد ترین بلا و بلیهٔ آسماني است سموم گرسنگي و بي برگي خرمن هستی بي بضاعتان را بباد نیستي داده دایهٔ بیرحم ابررا براطفال نباتات چنان سنگ دل ساخت که تا انقضاي موسم رضاع زراع و پرورش نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سربستان سحاب باز گرفت

* بیت *

چنان اسمان برزمین شد بخیل * که لب ترنکردند زرع و نخیل

از صفحهٔ زمین و زمان نام نان چنان بي نام و نشان گردید که در

دکان خبازان و طبلهٔ عطاران بجز گاوزبان از خوردني و دوا که گاه گاه
اهل دول را میسر مي آمد دیگر چیزی که آرایش تختهٔ نان بایان
تواند شد دیده و شنیده نمي شد * بیت *
نشان از ابر باران آنچنان رفت * که گفتي برج آبي ز آسمان رفت
هوا گر قطره ابری جلوه میداد * بدی بي آب همچون کاغذي باد
اگر یك قطره آبي آتشین بود * چو آب آبله پرده نشین بود
بجز زبان خشك که بکام گرسنه چشمان چسپیده بود سوخته نانی
در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمهٔ چشم گرسنه چشمان که از
آتش جوع در جوش بود یکي در باز نمودار نبود - الحاصل آفت
قحط سالي بکمال شدت منجر گردید - و فریاد و فغان بي نوایان و
جوش و خروش بي بضاعتان بفلك برین رسید و شمار موتی از
احاطهٔ حصر و عدد در گذشت - و طریقهٔ کفن و دفن از الکهٔ دکهن
مرفوع القلم گردید - و عزا و نوحه بمژدهٔ نجات یافتن از بلیهٔ جوع
بشادی و مبارك باد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت
چون احرام کعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بي
بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به دیار
شرقي و شمالی گذاشتند اما از کم قوتي و بي مایگي سواي کچکول
گدائي توشهٔ زاد و راحله بر نمیداشتند و اکثري از ضعف و ناتواني
بمنزل اول نا رسیده بخدا میرسیدند - ودر هر گوشه و کنار شهر و صحرا
سوای کله و استخوان آدم بجای تخم غله و دیگر حبوبات کاشته
نمي یافتند * بیت *
ز بس در کوچه فرش مرده افتاد * نشان از کوچهٔ تابوت میداد

بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا * پراز خالي شد از موتی و احیا
از نگاه تند گرسنه چشمان قرص ماه در کاستن و از دود آه حسرت
نگاهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید * بیت *
نظرها قرص مه را کرد تاراج * بنان شب فلک هم گشت محتاج
ز تنگي گر فقیر و گر غني بود * بخوان رزق او غم خوردني بود
از مردم ثقهٔ آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سر زمین مسموع نموده
و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه مولف بادشاه نامه
نوشته اگر تفصیل آن نگاشته آید محمول بعبارت پردازي واغراق
خواهد گردید مجمل مي نگارد که کار مردم در آدم خواري بسماع
جگرخوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگرگوشهٔ خود
براي خلاصي جان او از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش ازخوف
هلاک نسبت آدم خواران بي باك از افعال حسنه مي پنداشتند -
اگر خوان رسمیات شادي که درمیان نبود و ماکولات دیگر بطریق
ندرت میر و وزیر بخانهٔ همدیگر میفرستادند از ملاحظهٔ گرسنه چشمان
دایم الصوم که خود را چون بلاي ناگهاني بران خوان میزدند بدرقهٔ
شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپرمی
یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجماعه محفوظ میداشتند - اگر
تنگدستي بدست گرسنه مستی تنها مي افتاد از سر گوشت خون
آلود حلال او نمیگذشت و نان بایان استخوانهاي بوسیده وقت شب
اورده از آسیا گذرانده قدري آرد گندم نو زکهنهٔ تلخ شده و هرچه
میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه براي
مالداران مي بردند - تا آنکه کجه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

مردهٔ خشک شدهٔ آدمي بدست هرکه افتاد بآب ترنموده بروغن
پیه چشم و شعلهٔ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل
بازار با خادمان مزار و قبرستان همداستان شده بر سر بیع و شراء
گوشت مردهٔ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت
میرساندند و تنبیه مي یافتند گویند - روزي ضعیفهٔ مویه کنان و
مو کنان قضیه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پارهٔ خویش را از
غلبهٔ آتش جوع خود بملاحظهٔ شدت اضطرار همسایه که همیشه
همکاسه بودیم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسایه تواضع
نموده بمذبوح ساختن و پختن ان ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر
فرو نشاندن اتش جوع لقمه خواهي داد ان بیمروت دور از انصاف
مرا از پارچهٔ استخوان و ریزه گوشت جگر گوشهٔ ام متمتع نساخت
و از قلت کم یابي کاه انسال چه نریسم که اگربوئي خلال ریزهٔ کاه
مطلوب میگردید بوزن شعشعهٔ طلا بتلاش بهم میرسید - چنانچه
شاعري گراني و کمیابي علف رابدین حسن ادا بیان نموده *بیت*
بهوش باش که زندان که فروش ترا * بجاي کاه مبادا که زعفرانت دهند
و از جنس بقولات چه شرح نمایم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و
کد تمام دست بهم میداد - شهرها از بیرون رفتن متوطنان مورثي
و بهلاک شدن هزار ها که هر روز از هر محله و بازار خالي میگردید
بویرانه منجر گردیدند - و در هر کوچه و محله بجاي اب باران غم
مي بارید - و بسال غم چنانچه تاریخ قحط ان سال بذکر در امده
موسوم گردید - پادشاه حق اگاه براي جاري نمودن لنگر در هر شهر
و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهي و چه از طرف يمين الدوله و ديگر امراي نامدار در رسانيدن مبلغهاي خطير بسيار بمحتاجان تاكيد بكار برند - چون اكثر پرگنات دكهن خصوص صوبهٔ خانديس و بالاگهات از افت قحط سالي ويران مطلق شدند ازانجمله پرگنهٔ نندگانو و باهل و سلطان پور و غيره محالات متصل دامن كوه يك قلم رو بويراني اورده بودند سي و چهل كرور دام تخفيف داده از اصل جمع دامي كم نمودند و سواي ان ديوانيان دكهن تا مدت دامهاي محالات ويران شدهٔ دكهن را تخفيف مي دادند از جملهٔ آن سلطان پور كه چهل سال ويرانهٔ محض بود و در صوبداري خان جهان بهادر و ديواني حقيقت خان و گنگارام نام عامل بعد تخفيف تام بآبادي آن كوشيده و رعاياي اطراف را آورده آباد ساخت - حاصل كلام در چنان ايام ملالت انجام اعظم خان بحسن تردد جانبازي بهادران كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن تحصيل حاصل است قلعهٔ دهارور را كه در باري او شهر كلان مشهور آباد بود و لك ها مال به بيع و شرا در مي آمد مفتوح ساخت و جمع كثير دران يورش بكار آمدند هفت (103) فيل و هشتاد اسپ نظام الملك و جواهر وافر و مال زياده از حساب از اندرون و بيرون قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گويند هيچ كس از لشكريان نبود كه صاحب زيور و مروار يد نشده باشد و براي اكثر مردم نكبت قحط سالي بعيش مالداري مبدل گرديد و بجاي ظرف گلي ظروف چيني و غوري باستعمال درآمد و طلا ونقره

---

(103) ن - هفتاد فيل

بنصف قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست
مردم آمدن از جواهر وافر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس
جواهر و مصالح توپ خانه و چارپاي قیمتي و چاهاي غله هرجا که
باشد بضبط سرکار در آورند باقي را به سپاه و تاراجیان واگذارند و
جدهٔ مادري نظام الملک با جمعي از خویشان آن خاندان و
جمع کثیر اسیر گردیدند ازان جمله چند مرد و زن با نام و نشان را
نگاهداشته با عریضهٔ فتح نامه بحضور روانه ساخت باقي اسیرانرا
ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهي معزز و
مفتخر گشته براي تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهي که
قلعهٔ قندهارك را محاصره داشتند روانه گردید *

درین ضمن خبر رسید که رندوله خان که از امرای با نام
و نشانست باشارهٔ عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و
درخواست قلعهٔ قندهارك نزدیک رسیده اعظم خان مقام
نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشي
باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و اداي
پیام محبت التیام از کلمه وکلام او ظاهر شد که چون رندوله خان
با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود براي حراست ملک
عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده
بود که بعد اعانت فوج پادشاهي که در استیصال نظام الملک
کوشد از جملهٔ قلاع نظام الملک پنج قلعه با بعضي تعلقه
طرف کوکن باو عنایت نمایند معهذا عادل شاهیه در باطن نمی
خواستند که استیصال نظام الملک بالکل شود و در معاونت افواج

بادشاهي كجدار و مريز بعمل مي اوردند الحال التماس دارند كه
از جملهٔ قلاع موعوده قلعهٔ دهارور را منجملهٔ آن پنج قلعه كه درعهد
نامه بشرح بيان در آمده بعادل خان عنايت فرمايند و الا عهد
شكني مادهٔ دل شكستگي خواهد گرديد اعظم خان درجواب گفت
اولا وعدهٔ عطاي قلعه ها كه موقوف بر اعانت و مدد شما درتاديب
نظام الملك بود اصلا بظهور نيامد و وقت تسخير قلعهٔ دهارور نيز
بالكل اثر معاونت ظاهر نگرديد درينصورت درخواست شما و اظهار
طلب ايفاي عهد بيجا و بيموقع است و صلاح كار درتلافي گذشته
كه عذر خواه تغافل سابق تواند گرديد در اينست كه چون فوج
عدو مال براى تنبيه بقية السيف مخالفان پايان گهات متوجه
شده شما را بايد كه درين نواح با فوج شايسته كمر جهد بسته چشم
بر راه و گوش بر آواز آوارگي لشكر نظام الملك باشد كه هرگاه آن
هزيمت يافتگان از چنگل شيران فيل شكار چون آهوان دشت ادبار
جسته و خسته آوارهٔ اين سمت گردند سر راه بر ايشان گرفته جوهر
تردد خود ظاهر سازيد بعد ظهور خدمات پسنديده ازطرف شما براى
قلعهٔ مفتوحه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجهٔ پذيرائي
خواهد يافت - القصه اعظم خان رندوله خان را طرف نانديرمرخص
ساخته خود بقصد معاونت تسخير قلعه قندهار روانه گرديد نظام الملك
كه براينمعني اطلاع يافت صلاح كار خود دران ديد كه با عادل خان
مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور كه از ابتدا ميان هردو مادهٔ
نزاع موروثي همان قلعه بود نمايد و عهد و پيمان اتفاق را تازه سازد
لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

برای مدافعه لشکر پادشاهي هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گردید بقصد فرار خطي برندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق ولاحق بچاپلوسي نوشتند - درین ضمن نوشته اعظم خان نیز رسید مبني برین که مخالفان ارادۀ آوارگي به بالاگهات دارند طریقه هواخواهي درین است که مطابق قرار سر راه بر انها گرفته امید وار نتایج باشند - رندوله خان که از سبب صلح و صلاح هردو عمدۀ دکهن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعیه آمیز نوشت و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابو الحسن بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسیدن کومك بتاخت و تاراج قصبۀ پریندۀ تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندك فرصت دیوار حصار از ضرب گوله و صدمۀ فیلان کوه هیکل بتزلزل در آورده کار بر محصوران تنگ آورد و احاطۀ اول قلعه را مفتوح ساخت درین ضمن محصوران توپ کلانرا پر از آهن پاره و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند و چند نفر کار آمدنی و چار پا ازان هلاک شدند و براي باقي مردم لشکر که از گرسنگی فاقه و لاغري چارپایان بجان آمده بودند و في الحقیقت قوۀ حرکت و تردد درانها نمانده بود و از کهي سوای نام و نشاني پیدا نبود دستاویز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

از مشاهدهٔ آن تقویت تازه بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه
دران حصار داخل شده بودند پارهٔ را بقتل آوردند و جمعی با جان
سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند -
و بعد از محاصرهٔ چند روز دیگر عازم خان نظر بر سختي که لشکر از طرف
قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید
و پوست خشک بر قفس استخوان انسان و جانوران مانده بود
تسخیر قلعه را بر وقت دیگر موقوف داشته از پای حصار قلعه
برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهات و سید
مظفر خان و عبد الله خان از مهم خان‌جهان بحضور رسیده دوازدهم
شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را
بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزاري پنجهزار سوار مفتخر
ساختند و عبد الله خان باضافهٔ هزاري هزار سوار و عنایات دیگر مع
برادري و همراهان سرفرازي یافت و هریکي در خور پایه کامیاب
گردید و احکام عتاب و عنایت امیز درباب تنبیه افواج نظام شاهي
و تسخیر قلعه جا بجا صادر شد و فوجها مع توپ خانه روانه گردید *

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از
جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجري

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد
گردید حکم شد که وجه خرچ آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط
بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده
رسانند - رشتهٔ بي نوائی عالمی که از قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند
بریده گشت و در قالب پوست و استخوان کهنهٔ برنا و پیر مستمندان

جان تازه بهم‌رسیدن گرفت - محمد علی رسول ایران با نامهٔ شاه‌صفي ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشي وجیغهٔ مرصع و خنجرالماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیالهٔ ارگچه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمردند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - وهمان روز پنج لک روپیه با جواهر وافر و فیلان کوه پیکر فرستادهٔ قطب الملک بعرض رسید *

از وقایع صوبهٔ اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که قلعه و حصار متعدد درجنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاري وقطاع الطریقی مي نمود بسعي و تردد قلیج خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجهٔ شهادت رسیدن جمعي از بندهاي پادشاهي قلعها مفتوح گردیدند وقریب هزار کافر زیرتیغ غازیان اسلام درآمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده ازهزار نفر صغیر وکبیر زن و مرد را آن شقي جوهر نموده خود قابو یافته آوارهٔ دشت ناکامي گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد و جا هاي قلب توابع آن را آتش زدند وآن کفر آباد را باسلام آباد موسوم گرداندند و بتخانها را مسجد ساختند *

دیگراز فتوحات آن سال تسخیر قلعهٔ ستونده است که از سعي سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشهٔ آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزاري هزار سوار سرافرازي یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبهٔ قندهار شرط سعي بجاآورد
بسبب بعضي موانع دست برداشته موقوف برسال آینده داشته
بود درینولا باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبهٔ
مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که
سرافراز خان و سمندرخان و سیدي سرور حارثان قلعه و قصبه از
سر دادن توپ وتفنگ و دیگر آلات آتشبازي از اطراف قلعه کوتاهي
ننمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعي
تهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش
هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر
با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصهٔ نظام الملک درانجا بود
سواي امتعه واقمشهٔ تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی درآمد و
مال و مبلغهاي خطیر بتاراج رفت - و سر افراز خان حارث آنجا
بهزاران هراس جان بسلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند
و نصیرخان اسیران را ازاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد
ترددات نمایان و محاصرهٔ چندگاه که نقب ها بپاي حصار رسیده در
فکر پر نمودن باروت بودند که لشگر کومکی دکهنی ها بسرداري
رندوله خان و بهلول خان رسید معهذا که از جملهٔ نقب ها یک
نقب زیربرجي که ملجاء برقندازان محصوران بود آتش داده
پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمي کومکیان که از
چار طرف بر مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند آشوب
قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گولهٔ توپ و زنبورک و حقه
آتش بار و بان شرر افشان و سنگهاي فیل ربا نازل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد • بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز

نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار بر نداشته باوجود هجوم چنان خصم و باریدن تگرک گولهٔ آتش که از بالا و پائین میرسید حملهاي صف ربا و نبرد هاي مرد ازما نموده مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید که دران گرمي هنگامه کارزار که غرش رعد توپ و بارش گولهٔ آتشین هوش تهمتنان روز گار میبرد از جمله نقب هاي باروت فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود آتش دهند - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج رندوله خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را آتش زدند و جمعي زیر دیوار آمدند و برخي همراه برج با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبهٔ سد راه گردیدند و بممانعت دفع حملهٔ یورش پیش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جاي تحسین و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده وتمام شب مردم قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند و مردم پادشاهي در پر نمودن نقب هاي دیگر از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دودمهٔ آفتاب جهان تاب براي تسخیر ربع مسکون نور افشان گردیده سر از برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه‌کشا
خواهند در آمد و همه کشتهٔ تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح
کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمایم و خود را
از بلاي اسیري و طعمهٔ تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر
فهمیده کار براي پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید
قلعه را سپردند - ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ
نامي باسم غیزی کلان و غیزي خورد (104) و بجلي و مملک ضبط
بودند با اسباب دیگر بضبط اولیاي دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثاني - آنکه چون بعد فوت ملک
عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار
نظام الملک گفته مي‌شد از سوئي ظن که خراب کن دیر کهن و خاصهٔ
کامروایان الکهٔ دکهن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجاي او
تقرب خان که از غلامان عمدهٔ او بود سپه سالار و خواصخان حبشي را
وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد
و دکهني هاي دیگر که موافق رویهٔ بزرگان برهمکار که همیشه باني
استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را
از قید برآورده صاحبمدار سلطنت ساخت - ازین معني تقرب خان
رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار و عطاي لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازي یافت -
صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

---

(104) ن - عبری کلان و عبري خورد *

همه درخور پایه منصب وخلعت یافتند - بعده که اعظم‌خان بقصد
بسر بردن ایام برسات طرف بدر ودریافت ارادهٔ عادلخان روانه گردید
باوجود پیغام مصالحه بمیان آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای
بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزي بر سر کهي که
بر سر دیهي رفته بودند میان راچپوتان ومقدمان دیه جنگ در گرفت
و هر ساعت شعلهٔ آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو
طرف میرسید و نایرهٔ جدال و قتال افروخته ترمیگردید جمع کثیر
از طرفین کشته وزخمي گردیدند دریں ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم
بسرداري رندوله خان و غیره سه چهار امیر نامي ناگهاني رسیدند
و مردم بقیة السیف کهي را درمیان گرفته بزد و خورد پرداختند و
بمرتبهٔ غلبهٔ دکهني ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسپان
پیاده شده داد مردانگي داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه
ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادر خان و یوسف خان
با جمعي از راجپوتان بعد جنگهاي رستمانه زخم کاري برداشته علم
جان افشاني در معرکهٔ کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع
کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمي
گردیدند حاصل کلام احدي ازان ورطه سالم نجات نیافت و اکثر مردم
زخمي نامي را که دکهني ها مي‌شناختند برداشته دست بدست
بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن
این هنگامه جلو ریز خود را رساند و فوج دکهني ها راه خود گرفتند
اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان براي
تیمارداري و محافظت زخمیان باقي مانده امر نموده مراجعت کرد -

اگرچه در تدارک این چشم زخم تاخت و تاراج بسیار و اسیر گرفتن بیشمار در ملک و تعلقهٔ بیجاپور نموده شد اما فایده بحال کشتگان و زخمیان نداد بلکه روز بروز زیاده مادهٔ فساد و فوج کشي و آدم کشی بیجاپور و نظام الملکي علاوهٔ فریاد و شداید قحط سالي دکهن میگردید *

ذکر واقعهٔ ممتاز محل بیگم

هفدهم ذي قعده سال حال ملکهٔ قدسي صفات ممتاز محل که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلی بود بدرد زه که بعد امتداد ده پهر صبیهٔ متولد شد ازین منزل فاني بروضهٔ جاوداني بهزاران حسرت شتافت - ازین واقعهٔ جان کاه کوه کوه غم در دل پادشاه راه یافت و در تعزیت آن محرم و همدم دیرینه مدتها با سینهٔ پر اخگر و دیدهٔ پر اختر بسر برده ترک ملبوسات رنگین و عطریات و جواهر پوشیدن نمودند و در جشن وزن و جلوس نغمه و سرود شنیدن را صداي نوحه و ماتم تصور می نمودند و هرگاه یاد مي آمد اشک ریزان گشته آه پردرد کشیده بدین زمزمه زبان را آشنا مي ساختند * بیت *

زندگي بهر دیدن یار است * یار چون نیست زندگي عار است

و هرگاه که بر سر مزار آن ملکهٔ ملکی صفات میرفتند دریا دریا لولوي آبدار از چشم گهربار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره مي افشاندند و اکثر میفرمودند که دیگر لذت سلطاني بلکه مزه زندگاني نمانده و بي نظارهٔ دیدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بکدورت و غم مبدل گشته و هرگاه در حرم سرا تشریف میبردند اشک ریزان قدم گذاشته بادیدهٔ

پر نم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن روي
احدي خوش نمي آيد - زهي سعادتمند زني و خوشحال مردي
که در ايام حيات باهم چنان نرد محبت بازند که ايام فراق وجدائي
بر آنها چنين کار نمايد - في الواقع هيچ نعمت دنيا به از همدم و
رفيق صاحب غم خصوص چنان غمگساري که درآخرت نيز مسرت
افزاي همديگر خواهند بود نيست - در خانه داري بيست و يکسال
چهارده فرزند تولد شد ازانجمله هفت گل گلشن سلطنت باقي
ماندند چهار پسر و سه دختر يك کرور روپيه در خزانهٔ مغفوره بر آمد
آنرا با اجناس ديگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بيگم و نصف
بچهار پادشاه زاده تقسيم نمودند *

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت
گرديدند - درينولا بعرض رسيد که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص
شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن درتلافي محبوس گرديدن
خود موافق دستور نمك حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته
از روي دغا و تدبير گرفته محبوس خود ساخت و حقيقت اين
حسن خدمت بخدمت حضرت اعلي معروض داشت و خود
را يکي از بندهاي مطيع عقيدت کيش و غلامان خيرانديش
آن درگاه وانمود - درين اوان معروض گرديد که خواجه ابوالحسن
با لشکر پادشاهي براي انقضاي ايام برشکال در دامن کوهي
نزديک ناله که آب بسيار کم داشت چنانچه بخرچ لشکر وفا
نمي نمود فرود آمده بود - نهم شهريور ماه الهي از بارش سه روزه
که پيهم واقع شد بمرتبهٔ آب ناله طغيان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالاي کوه سیلاب هاي کوه ربا فرود آمد - تمام
دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند - ناچار
دست از همه اسباب برداشته هرچه توانستند بر داشت مع عیال و
ناموس که بر فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا کنان با هزاران هراس
و خواري ازان آب خون خار جان بسلامت بر آوردند و دیگر مردم
لشکر که بار بردار و سواري نداشت و در آب دست و پاذدن نمي
توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاد راحلهٔ کعبه با خود
گرفته از راه نزدیک بدرياي شور پیوستند - از خزانهٔ خواجه
ابوالحسن زیاده از یک خریطهٔ اشرفي و پنج خریطهٔ روپیه
فرصت برداشتن نشد تا به بیچارگان بي سر و سامان که
سواي یا بوي خشک شدهٔ قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدرین روزها از واقعهٔ اوڈیسه بعرض رسید که در همسایگي
پرورش خان بارهه باروت فروشي خانه داشت در انبار باروت او آتش
از غیب افتاد و خان مذکور با جمعي که در دیوان خانه باو هم
بزم بودند از صدمهٔ باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمري سال چهل و دویم بدستور
هر سال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطاي مراتب ماهي که
در دکهن ازان عمده تر مراتب نمي باشد سرفرازي بخشیدند -
و از سلاطین دهاي اول کسي را که ماهي عنایت نمودند همین
بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشي نظام الملک را که در
محبوس خانه داشت خفه نموده روانهٔ دار البقا نمود و جمعي
از امراي دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان
و سیدي بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو
و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفرساخت و جمعي را
محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این
عذاب برای رضا جوئي آن جناب بامید نتیجهٔ آن نموده ام
بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده سالهٔ اورا برای
مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض
اگرچه درباطن از نمک حرامي آن ظالم بد مال بسیار بخاطر
نگراني نموده اما بتقاضاي امور ملکي که از نظام الملک
نیز ذخیرهٔ بیدماغي داشتند در جواب نوشتند که ماهم باقي
ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بریتیمي و مظلومي پسر
او بحال داشتم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامي نظام الملک
را با پسرخود روانهٔ حضور سازد و خلعت معه کهپوهٔ مرصع که
اسلحهٔ مخصوص دکهني هاست و یازده اسپ براي او روانه نمودند
و مکرر احکام معه سزاولان شدید رو شناس برای اوردن جواهر وفیلان
نظام الملک تعین فرمودند *

ذکر تعین افواج براي خرابی ملک بیجا پور و فتوح قلعجات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشي با نظام الملک
بر قلعهٔ شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضي پادشاه عهد و پیمان
را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که
به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه
او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلي خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسيد *

جشن وزن شمسي سال چهل و يکم بدستور مقرري منعقد گرديد - آصف خان که نزديک قلعهٔ بهالکي رسيد قلعدار آن جا يک روز دست و پا زده راه فرار اختيار نمود و تمام اسباب و ذخيرهٔ قلعه سواي آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطير واصل سرکار گرديد چون بتقاضاى مصلحت ملکي چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عادل شاهيه بتسخير در آيد حواله متوسلان فتح خان که درآن صلح اند نمايند آن قلعه را حواله منسوبان او که در قلعهٔ اوده‌گير بودند نمودند و ازانجا کوچ نموده نزديک قلعه گلبرگه رسيدند - بعد سير اطراف آن مصلحت در محاصرهٔ او ندانسته متوجه بيجاپور شدند - مابين راه رزاق الله نام از اعيان عادل شاه با نوشته و پيغام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصيرات گذشته و التماس عفو جرايم مع قبول پيشکش لائق رسيده ملاقات يمين الدوله نمود ازانکه رزق الله نام مردم کم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح درتن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مايوس مراجعت بيجا پور نمود *

شمه از وقائع حضور آنکه - پادشاه زادهٔ محمد شجاع که براي رساندن تابوت والدهٔ ماجدهٔ بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشي در ارسال جواهر و خيلان تکاهل ورزيده بود وزيرخان را براى تنبيه وگوشمال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقرب خان دکهني را که با فتح خان از قديم الايام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند اميرديگر همراه

دادند - چون آصف خان بپاي قلعهٔ بیجاپور رسید و بتردد قلعه گیري پرداخت افواج عادل شاهي از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را بر فوج پادشاهي مي زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله مي آوردند رو بفرار مي نهادند *

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاري که از امراي معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدویت خود نسبت به بندهاي پادشاهي و تسلي آنکه درین زودی قابوي یافته یکي از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون خواهم گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب جریده فرستاد که نزد یمین الدوله آمده قسم هاي مغلظه خورده عهد موافقت و وا نمودن دروازه بر قابوي وقت نموده رفت و هر روز و هفته بعذرهاي مختلف مي گذاردند و بوي صدق ان مقال و راستي آن پیام بمشام منتظران موعود نمي رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران و دواندن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفي خان علانیه نزد یمین الدوله آمده پیغام اظهار ندامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابي و ویراني ملک که از دست اندازي و پایمالي و غارت لشکر ظفر پیکر باقي در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بي نفاق همه امرا کنکایش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

في الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعايا در سرکار عايد ساخته
تعهد اطاعت آينده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه
از هر دو طرف مسوده نموده بهادر خان و يوسف خان و غيره را
در جنگ کهي چنانچه بتحرير آمده زخمي از ميدان برداشته
برده بودند طلبيده سپردند - و شيخ عبد الرحيم نام را که از معتمدان
يمين الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغي از جملهٔ چهل
لک روپيه همراه او ارسال دارند - و موصی اليه را دو روزه در قلعه
مهمان نگاهداشته روز سيوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه
مردم خود تعهد و مبلغ ارسال مي داريم خالي برگردانيدند - روز
ديگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد يمين الدوله آمده پيغام
بعضي استدعا رساندند - آصف خان آنرا نيز قبول نموده وقت
برخاستن پارچهٔ کاغذی زير مسند گذاشته رفتند مضمون انکه ياران
که براي مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال
سپاه و اسپان و عسرت لشکر که از سبب باقي ايام قحط و نرسيدن
غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان
در تن و بدن حيوان ناطق و غير ناطق پيدا نبود در يابند -
بعده که بر حقيقت لشکر آگاهي يافته پيش هيچ اسپ پر کاه
نديدند و بوي ماکولات و دود هيچ مطبخ بمشام و نظر آنها در نيامده
رفته از قرار برگشته ورق سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که
آخر سپاه تنگ آمده برخاسته خواهند رفت - لهذا بعذر و غدر دفعيه
مي نمايند - ما را چون بندگی باطني باين درگاه است از اصل
کار خبردار ساختيم * حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوي غدر اميز

نائرۀ قتال و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام
محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که
دکهنیها از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار
ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت مي دادند رو داد - چون
رسد غله نمي رسید و اثر گرانی باقي بود و هرجا که در آن نواح
غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند
بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقۀ جان دار
نگذاشته بودند و گاه گاه مشت گاه که براي اسپان میسر مي آمد
اسپان از ملاحظۀ آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن
قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یک قدم
اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که
دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و
آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابي و غارت ملک پرداخته
در تلافي حیله بازي دکهنیها پردازد - لهذا ازانجا کوچ نموده راه کنار
دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم
گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پیما
گشتند - هرجا زمین کشته و زراعت بنظر مي آمد در چشم برهم
زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلبه
رانی آن مي پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبۀ ویران
مي نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن
و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی
تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقۀ بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهاي غير مسمی میگردانندند تا انکه موسم برسات رسید و اثر آبادي دران ملک نماند و کاه و دانه درانجا یافت نمي شد متوجه ملک بادشاهي گردیدند - و از شولا پور گذشته چهاوني نمودند *

از رویداد حضور آنکه بعد تعین وزیرخان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستادهٔ فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید - و بعد رسیدن عبدالرسول مع سي زنجیر فیل و نه اسپ و جواهر بقیمت هشت لک روپیه خلعت و کهوه مرصع و یک زنجیر فیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید *

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و یک هجری مشتمل
بر نمودن مراجعت از برهانپور بدارالخلافة

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنه هزار و چهل و یک باهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت وسلاطین و امرا اداب تسلیمات بگذراندن نذر و پیشکش بجا آوردند و هریکی درخور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعي از شعرا و صلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لک روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنه هزار و چهل و یک (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافت اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبهٔ دکهن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختیار نمودن جدائي از رکاب قبول ننمود مهابت خان را طالب حضور و بصوبه داري دکهن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را در دکهن بر سرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان بحضور رساند - نصیر خان را صوبهٔ مالوا مقرر نمودند و به پنجاه کوچ و هشت مقام کنار اکبر باد رسیدند - یمین الدوله از دکهن آنجا رسیده با پسران و همراهان ملازمت نمود - براي ساعت هشت مقام نموده غرهٔ ذي الحجه داخل دارالخلافت شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را که بسبب کبر سن التماس صوبداري بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانهٔ دکهن گردید - در مجلس فاتحهٔ انقضاي سال مهد علیا لک روپیه بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمناصفه رساندند و هر سال همین مبلغ را براي ارباب استحقاق بنام آن مغفورهٔ مرحومه مقرر فرمودند *

درینولا مژدهٔ فتح هوگلی بندر شرقي که از تصرف فرنگیان بضبط بندهاي پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راج محل بنگاله بیست کروه واقع است بسبیل تجارت مسکني داشتند - در ایام سابق پارچهٔ زمین براي نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - درانجا حصار پخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانهٔ که کلیسا گویند بنا نهاده بمرور ایام قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن دیار و ایذاي مسافران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جملهٔ

افعال شنیع آن قوم اینست که در همه بنادر کنار ساحل که دارند
از مسلمانان و هنود رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و
جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشندهاي آنجا
باجل طبیعي درگذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال او در سرکار
خود بضبط در آورده وارثان خورد سال را خواه سید خواه برهمن
باشد نصراني و مملوك خود مي نمایند چنانچه تا حال در بنادر کوکن
دکهن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت
پژوه است - و با وجود علم این ظلم از طمع بهم رسانیدن قوت مسلمانان
و هنود همه قوم در تعلقهٔ آنها رفته آباد مي شوند - دیگر فقیر را در
ملك خود راه نمیدهند اگر نادانسته فقیری در آنجا وارد گردید اگر
هندو باشد آن قدر بایذاي او میکوشند که زنده خلاصي او متعذر
است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص
مي سازند - و مسافري که ازان راه عبور نماید و تنباکو در وقت تفحص
اشیاي او براي محصول برآید در تنبیه او و خفت تقصیر نمینمایند -
چرا که تنباکو را اجاره داران مقرري میفروشند و مسافر همان قدر که
بخورد همراه بردارد و معبد خانهٔ آنها برخلاف بتخانهٔ هنود بحسب
ظاهر در کمال صفائي که شمعهای کافوري بروز آنجا مي سوزند
بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام
باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بزینت
تمام ساخته اند - اما در کلیساي انگریز که آنها نیز نصراني اند صورت
بطریق اصنام نمي باشد - محرر اوراق مکرر دران مکان و بنادر وارد
گشته باعلماي آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام ون

بي اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت رخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشكر كشي از راه خشكي و دريا به پيكار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند- و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي كه بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار كس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشكر پادشاهي دران محاصره و كار زار بدرجهٔ شهادت رسيدند *

لشكرخان از صوبهٔ كابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لک روپيه مع چند اسپ پيشكش گذراند - و صوبه‌داري دهلي مقرر گرديد *

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاه كشور كشا تسخير قلعهٔ كالنه است كه با هفت پرگنهٔ نظام الملكي كه شش لك روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسركار كالنه صوبهٔ خانديس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مجملي از تفصيل آن مي نگارد كه بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازو نفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعهٔ کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پیچیده آخر کار از ملاحظهٔ جان خواست که بوسیلهٔ ساهو بهوسله پدر سواي مقهور که تمام ضلع کوکن در جاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطهٔ تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکهن بود ازین معني اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطي نوشت که محمود خان را رهنموني سپردن قلعه بمتوسلان درگاه پادشاهي نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعهٔ کالنه رفت بوجوه تسلي او نموده و وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهي بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاري دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعهٔ قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعهٔ فرنگ ازین جهان رخت بملک ممات کشید بعرض رسید بجاي او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجي محمد جان قدسي از ایران آمده قصیدهٔ غرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازي یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیهٔ سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لک روپیه جهاز آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان وآتش بازي و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته بحضور رسیده بعطاي منصب وخطاب قزلباش خان و بیست هزار روپیه نقد سر افرازي یافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدي و خطاب اسد خان مفتخر گردید *

از واقعهٔ صوبهٔ بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بتخانهٔ نواحدات مسمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ایام تشویش انتقال سلطنت جنت مکاني نذر محمد خان چناچه بذکر درآمده با از بکان بیباك بتاخت و تاراج کابل و أطراف آمده در استیصال و خرابي ملک و مال ورعایا تقصیر ننموده بود حضرت اعلی باوجود قادر بودن بر تلافي و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک برعکس بعمل نیاوردند - بعده که نذر محمد خان وقاص حاجي را مع نامهٔ عذر آمیز بامید عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامهٔ سراپا لطف و یاد بود لک روپیه و تحف هندوستان همراه دادند - کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبیهٔ رستم میرزا صفوی بمیان آمد و لکها بارباب طرب و مستحقان بي بضاعت رسید - و از خرچ مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندي تمام شهر و آتش بازي درآمد چه شرح دهد که تحصیل حاصل است *

درین سال محمدعلي بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قیمت سه لک روپیه آمده بود رخصت فرموده جمله یك

لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مرصع آلات و غیره با و رساندند و همراه او صفدرخان را بطریق سفارت مع چهار لک روپیه سوغات و نامهٔ محبت عنوان متضمن بر تعزیت و تهنیت و بر سرگذشت خان‌جهان‌لودي و دریا خان و فتح هشت قلعهٔ دکهن وتسخیر بندر هوگلي از تصرف نصرانیان و پند و نصائح در باب منع سیاست زیاد بائینيکه پدران بفرزندان نویسند کنایة و صراحة درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي‌ایران روانه ساختند زباني‌نیز کلمات بعضي پند و اندرز در مادهٔ خدا ترسي از طرف خون ریزي ناحق که دستور و رویهٔ شاه ایران شده بود خصوص از سفاکي شاه صفيکه زیاده از جد و آباي‌او اشتهار یافته بود پیغام نموده مرخص‌ساختند- چون ایام عرس مهد علیا بمیان آمد حکم شد که مبلغ شش لك روپیه براي اخراجات محجر نقره و قنادیل طلا و میذا و دیگر لازمات مع لک روپیه مقرري مستحقان از خزانه بدهند - درین ایام اثر وبا و طاعون در شهر ظاهر گردید و روز بروز زیاده ميشد بعده از قلعه مع خدمهٔ محل برآمده کنار دریا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفیف آورد که باز مع حشم و خدمهٔ محل داخل قلعهٔ ارك دارالخلافت شدند *

جنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ

زیب با فیل که بحسب اتفاق رو داد

درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه تمثال زیر جهروکه حکم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت که همه پادشاه زادهاي گرامي قدر سوار اسپ شده سیر جنگ فیلان نمایند - و پادشاه

زادهٔ فیل افگن و شیر شکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بفیلان آورده از مستي بادهٔ جواني وشجاعت از هر دو فیل
مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر
ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکي ازان هر دو فیل کوه ربا
بر پادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار
با حوصله از جاي خود نجنبید و به مقابل آن بلاي سیاه استاد

* بیت *

بمردي ز جا یك سر مو نشد * ز پیش چنان پیل یك سو نشد
ز تمکین سرشته زبس پیکرش * نه جنبید جز نبض از پیکرش

با وجود آنکه هنوز مرحلهٔ عمر او بحد تکلیف شرعي نرسیده بود
بتایید فضل حافظ حقیقي بازوي جلادت موروثي را کار فرموده
بضرب برچهي فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشاني آن
دیو نژاد فلك هیکل را مجروح ساخت * بیت *

بتکلیف فطرت دلیري نمود * به سني که تکلیف بروي نبود
درین سن اگر بودي افراسیاب * همی گشتی از دیدن فیل آب

از مشاهدهٔ آن حال نظارگیان ملکوت مهر از لب سکوت بر داشته
بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل براي دفع چشم
زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد ددنهاد از خوردن
زخم زیاده خشمناک گشته باوجود سر دادن چرخي و دیگر آتشبازی
و انداختن گرز و زدن کجك و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونهال گلشن کامراني بمدد
همت تهوري و شجاعت موروثي از اسپ جدا شده باز همان لحظه

بچستي و چالاکي تمام دست بقبضهٔ شمشير نموده بار ديگر بر فيل
کوه پيکر حمله آور گرديد و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظهٔ آن
حال باوجودي که از هجوم و ازدحام خلائق که بالاي هم مي افتادند
باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشبازي آدم آدم را نميديد خواست
که خود را نزد برادر والاقدر رسانده مدد نمايد - چون نزديک رسيده از
زور بازو صف ازدحام بردريد از صدمات و آتش فشاني اطراف اسپش
چراغ پا گرديد و او نيز از بالاي اسپ افتاد - درين وقت راجه جيسنگه
خود را بفيل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نيز نزديک بود که
بيفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برچهي چند متواتر بر فيل زد
و معا گرز برداران و ديگر بندهاي جلوی خاص زير صدمهٔ گرز و حربهاي
ديگر گرفتند درين ضمن فيل حريف او بر وحملهٔ غلبه آميز آورد باز
آن فيل ديو صورت عفريت سيرت از صدمات اطراف مغلوب و
هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاه زاده محض از فضل حافظ
بيهمال از چنگ آن بلای ناگهان نجات يافتند - و پادشاه گردون وقار
از محفوظ ماندن هردو بادشاهزادهٔ نامدار هزاران شکر بدرگاه کردگار
بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ درآغوش
شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زيب را باشرفي
بوزن در آرند و به پنج خريطهٔ اشرفي سنجيده بدرويشان و مستحقان
رسانندند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحرير در آمده
بهبود کار خود در اطاعت پادشاه ملک سپاه ديده عبد الرسول پسر
خود را بحضور فرستاده کارپردازان پاي تخت را وسيلهٔ عفو جرائم

ساخت حضرت اعلی بعضي محال نظام الملک را که بساهو نظر
بر تقاضاي وقت عطا فرموده بودند باز باو بدستور سابق مرحمت
و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزرده خاطر گشته نزد
عادل‌خان به بیجا پور رفته باعث فتنه وفساد تازه گردیده درخواست
مدد براي تسخیر دولت آباد نمود و لشکر گران و مصالح قلعه‌گیری
از عادل‌شاه گرفته روانهٔ دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب
انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیره در قلعه نمانده
بود و فتح‌خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی
و سختي سلوك او با او وقت محاصره رفاقت بالاتفاق نخواهند نمود
از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجاپور متوهم خاطرگشته عریضه بخدمت
خان‌خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور
بسلسله جنبانی ساهوي سیاه رو و ارادهٔ سپردن قلعهٔ دولت آباد
به بندهای پادشاهي و طلب نمودن خان‌خانان نوشته روانه نمود -
خان‌خانان برین مژدهٔ خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان‌زمان را
با جمعي از بندهاي درگاه روانهٔ دولت آباد ساخت و از عقب
خود نیز مرحله پیما گردید - خان زمان چون دو منزل دولت آباد
رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه باارادهٔ باطل حائل گردیدن
شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان
برای مقابل شدن سرداران بیجاپور تعین نمود - و خود هم ترتیب فوج
نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبهٔ پهولمری (105) نارسیده

---

(105) ن - پهولري ،

گرد سپاه بیجاپور ظاهر گشت و اول با لهراسپ بعده با خان زمان پای دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طرف جمعي کشته و زخمي شدند فوج دکهن هزیمت خورده هفت کروه آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو کروهي کهرکي خان زمان نزول نموده سرداران بیجاپور نظر بر مآل اندیشي با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویهٔ بد عهدي و پیمان شکني آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بساهو باچند سر اسپ برساند و آنها ذخیرهٔ قلعه و غیره بعد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهي گولهٔ توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان‌خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجاپوریان کمر همت بسته به بستن مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پاي قلعه بر خیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان‌خانان خود را بنظام پور رسانده بفکر برداشتن لشکر دکهني و تردد پیش بردن مورچال پرداخت و بسواري مکرر هرجا اثري از لشکر بیجاپوریان مي یافت علف تیغ و طعمهٔ تیر و سنان مي ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجاپوري را که از امرای صاحب‌رای دکهني گفته مي شد با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت و مکرر فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت مي آوردند آخر دکهنیها هزیمت یافته ازان نزدیکي بر خواستند و

خان‌خانان نیز با فوج براي بند نمودن راه رسد غله و ذخیرهٔ قلعه
مقرر کرده خان‌زمان را با پنجهزار سوار براي مقابلهٔ فوج بیجاپور
تعین نمود و دیگر سرداران را براي دواندن نقب و پیش بردن
مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیري کار
فرما گردید اگرچه قلعهٔ گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه
بپایه ازسنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین
کشیده نه آنچنان‌قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان‌درآید
یا از تردد مصالح محاصرهٔ قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن
تسخیر آن باحاطهٔ قبول عقل در آید اما ازانکه خالي شدن قلعه
از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید
مفتوح گردیدن و تقویت دلهاي بهادران قلعه گیر گردیده بود
امراي جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علي
الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن مي خواستند که بر معاونت
چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشي که اول غلام نظام
الملک بود بعده بقصد نوکري پادشاهي رجوع آورده در زمرهٔ
بندهاي این درگاه در آمده خدمت مي نمود خواست که سیاه
روئي خود را برعایت بازگشت جانب حق‌نمک قدیم بسرخ روئي
مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود
افتاد و نتیجهٔ او بر روي کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهي روز
ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید
سیاه روئي او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان
گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهاي

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي بمیان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسیدن غله بلشکر پادشاهي افواج بیجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ریختند و مردم را ضائع مي نمودند و تردد نمایان دران قتال وجدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شرین بباد فنا میرفت تا کجا بشرح تفصیل آن توان پرداخت - درین ضمن کهیلوجي نام دکهني که او نیز از مدت رو باین جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور یاقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادلشاه گردید - و از پیوستن او دکهنیها مستظهر گشته شبي بقصد رساندن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظیم آوردند و بهلول خان که سردار عمدهٔ فوج بیجاپور بود و نبیرهاي یاقوت و غیره از چار طرف در مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجامید و سرها چون گوي غلطان زیر نعل اسپان بهادران سي غلطید و کار بجائي رسید که خان خانان و همه سرداران سوار شده قدم بعرصهٔ کار زار گذاشته مقابل دکهنیها صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان دیگر نمودار گردید و خورشید از میان نا پدید گشت * بیت *

زگرد سپاه آسمان گشت میغ * همه گرز بارید و پولاد تیغ
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

دران نبردگاه دو سه سردار مثل جگناتهه راتهور و غیره و جمعي از راجپوتیه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادیانهٔ نصرت طرف خان‌خانان بنوازش
درآمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتیل و اسیر گردیدند و فوج
پادشاهي بلا فرصت برسربهیر مخالفان تاختند و درانجا نیز
محاربهٔ صعب بمیان آمد و غنیمت وافر مع انبار غله که براي
رساندن بالاي قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه
نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح‌خان که مورچال
لشکر را از فوج خالي شنید فرصت وقت را از دست نداده از
قلعه برآمده برمورچالي که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده
بودند ریخت و شور و غلغلهٔ عظیم پر بیم بلند گردید و خان‌خانان
از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکه تاز خود را رساند و از
هرجانب مبارزان رزم جوي آتش خوي جلو ریز رسیدند و از صدای
نفیر و کرنای زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و هاي و هوي
جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهاي حیله ساز دمیدند
و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پارهٔ اسباب
مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهی برلشکر نرسیده بود بل از
جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیرن از پشت اسپ فرود آوردن
نمیدادند تا بآوردن کاه و هیمه چه رسد خان‌خانان خان‌زمان را بافوج
گران بجهت آوردن کهي روانه ساخت و دو هزار سوار برای قراولي
ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر
بیجا پور از شنیدن این خبرچون گرد باد برفوج پادشاهی تاختند
و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندی
از هرطرف کهي بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از